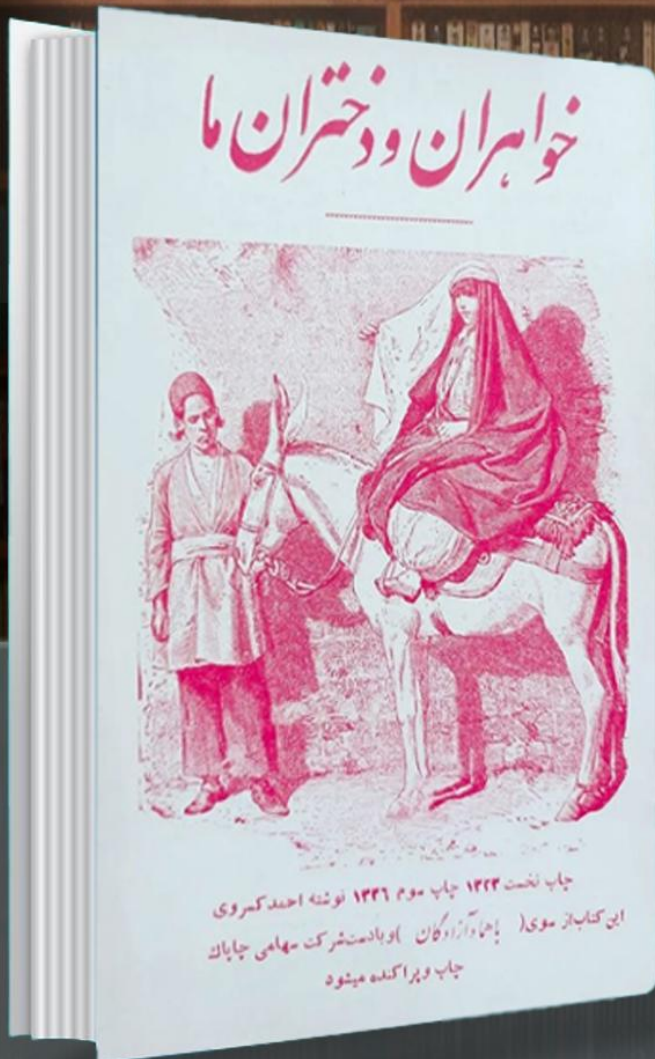




خواهران و دختران ما



نویسنده: احمد کسروی

گوش: نسیم

امور فنی: قاسم قره داغی

تولید و پخش از آوای بوف



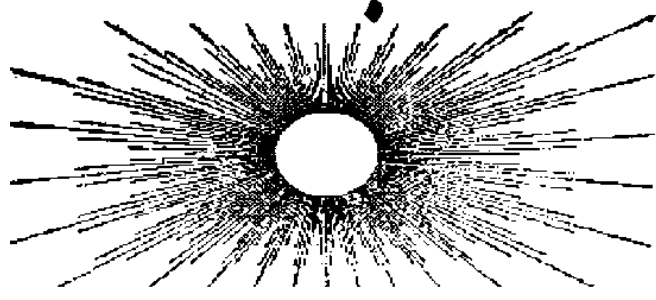
آوای بوف

AVAYEBUF.com





خدا با ما است



خواهران و دختران ما



در سپر امون این دفتر

در سال ۱۳۱۲ که مهنامه پیمان آغاز یافت از همان شماره نخست دری در آن زیر عنوان «مادران و خواهران ما» گشاده میبود که از بانوان سخن میراند. سپس نیز گفتارهای بسیاری در همان باره چه در پیمان و چه در دیگر جاها نوشته گردید. میباید گفت: یکرشته از ارجدارترین سخنان ما در زمینه بانوان میبوده.

ولی چون آن گفته ها و گفتارها پراکنده بوده بارها گفته میشد که در کتابی گرد آورده شود. از جمله پارسال زمستان که آقای محمد کریم فرهنگ در شیراز میبود با آقای ابراهیم آگاه و دیگران، با بودن بانوانی نشست داشته اند و در آنجا بانوان درخواست کتابی کرده اند. آقای فرهنگ بما نوشت و پولی نیز که خود او با آقایان آگاه نبوی، برای کمک بچنان کتابی داده بودند بما فرستاد.

از آنسو در سالهای اخیر بسیاری از بانوان بافهم و دانش براه ما گرویده اند و چه در تهران و چه در دیگر جاها بکوششهایی میپردازند. گاهی نامه هایی از این بانوان میرسد که مایه خشنودی بسیار میگردد. پیداست که جنبش در میانه بانوان نیز پدید آمده. در آبادان نشستهای بانوان آغاز گردیده است و در دیگر شهرها نیز آغاز خواهد گردید.

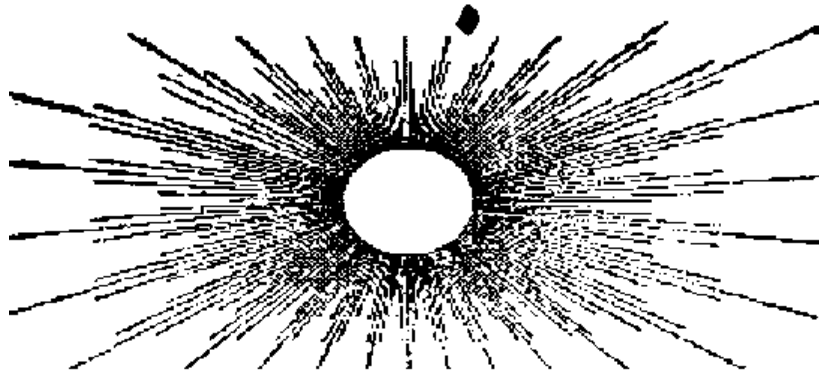
گذشته از آنکه پارسال که وحشیگریهای تبریز و مراغه رخداد، گزند آنها بانوان هم رسید. دختر شانزده ساله آقای ضیاء مقدم و همچنین همسر ایشان از مردان وحشی پست نهاد مراغه گزند و آزار بسیار دیدند.

اینها همه ما را وا میداشت که بداستان بانوان پروای بیشتر کنیم و کتابی (بلکه کتابهایی) در آن باره نوشته بچاپ رسانیم. در نتیجه آنها بنوشتن و چاپ کردن این کتاب پرداخته شد که اینک به «بانوان پاکدین» ارمغان میگردد.

چیزی را که میباید در اینجا یادآوری کنیم آنست که در سال ۱۳۱۲ که پیمان آغاز یافت، هنوز زنها در چادر میبودند و هواداران روگیری نیرو میداشتند. با اینحال پیمان سخن خود را پنهان نداشته، در بیهوده بودن چادر و روبند و زیانداشتن آنها گفتارها نوشت. سپس در سال ۱۳۱۵ که دولت چادر و پیچه را برانداخت این بار داستان وارونه گردید. باینمعنی که زنان بتندروی برخاستند و در خودنمایی و آراستگی و یا در آمیزش با مردان اندازه نشناختند. در این هنگام نیز پیمان گفتارهایی در نکوهش این تندروها نوشت. اینرا مینویسیم تا دانسته شود که همیشه آزادی سخن خود را نگهداشته باکی از حال و زمان نداشته ایم.

دفتر پرچم

خدا با ما است



خواهران و دختران ما

نوشته
احمد کسروی

۱۳۲۳

۱۳۲۴

چاپ اول

چاپ دوم

تهران - چاپخانه پیمان

بنام پاک آفریده جهان

تاکنون درباره زنان که «خواهران و دختران» مایند سخنان بسیار نوشته‌ایم. و چون آنها پراکنده بود اینک در این دفتر همه گفته‌ها و گفتنی‌های خود را می‌نویسیم:

کسروی

گفتار یکم

درباره رو گرفتن

☆☆☆

۱- گفتگویی که چهل سالست هست و هنوز پایان نپذیرفته.

یکی از سخنانیکه از سی و چند سال پیش در ایران (و همچنین در جاهایی دیگر) پیدا شده و هنوز پایان نپذیرفته گفتگو از رو گرفتن زن‌هاست.

همه می‌دانیم که زنهای شهرنشین مسلمان، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر، تا چند سال پیش رو می‌گرفتند و خود را از مردان بیگانه (یا بگفته خودشان: نامحرم) پوشیده می‌داشتند. باین معنی که چون می‌خواستند از خانه بیرون آیند و یا بنزد مرد بیگانه‌ای روند سر تا پای خود را با چادری سیاه یا با رنگ دیگر می‌پوشانیدند و روبندی یا پیچه‌ای برو انداخته روی خود را با آن می‌نهفتند.

در ایران تا بیست و سی سال پیش یک گونه جورابه‌های بسیار بلند هم رواج می‌داشت که از پارچه می‌دوختند و آن را «چاقچور» می‌نامیدند.

این عادت بوده که قرنهای دراز در این کشور رواج می‌داشت. چه مردان و چه خود زنان باین عادت چندان ارج گزاردندی و دل‌بستگی نشان دادندی که اگر زنی اندک سستی در رو گرفتن و تن خود پوشانیدن نشان دادی او را بزبانها انداختندی و «نانجیب و بیحیا» شناختندی. بارها دو همسایه یا دو برادر با هم پیکار کردند بر سر آنکه یکی بزنی آندیگری نگاه کرده و رویش را دیده. دخترها را از نه سالگی برو گرفتن وا داشتندی.

پافشاری ایرانیان در این زمینه تا آنجا می‌بود که چون در ایران جنبش مشروطه برخاست و ملایان و درباریان با آن دشمنی می‌نمودند و ایستادگی نشان می‌دادند، اینان برای آنکه مردم را بتکان آورند و برآغالانند چنین می‌گفتند: «این لامذهبا امروز می‌گویند مشروطه شوید، فردا هم خواهند گفت روهای زن‌ها را باز کنید». این سخن کار خود را می‌کرد و گروهی از مردم تنها بهمین شونند با مشروطه دشمنی می‌نمودند.

در سال یکم یا دوم مشروطه در تبریز میرزا سید حسینخان عدالت که از پیشاهنگان آزادیخواهی بشمار می‌رفت، روزنامه کوچکی با زبان ترکی، بنام «صحبت» می‌نوشت. در یکی از شماره‌های آن گفتاری زیر عنوان «کج قابرقا» (دنده کج) نوشته بشوخیهایی پرداخته بود که خدا زن را (حوا را) از دنده کج آدم آفریده، و در میان سخن فهمانده بود که ما نیز باید بزندهای خود ارج گزاریم و آنها را در زندگانی همراه گردانیده بانجمنا و نشستها بیاوریم. از همین چند جمله آشوبی برپا گردید. مردم بازار را بستند و بهایهوی برخاستند. انجمن ایالتی ناچار شد سید حسین خان را از تبریز بیرون گرداند. این بود اندازه رمیدگی مردم از شنیدن نام آزادی و روبازی زنان.

با اینحال از همان سالهای نخست مشروطه این گفتگو در میان می‌بود. مشروطه طلبان که بیشترشان نیکخواه این کشور می‌بودند زیان آن چادر و چاقچور را دریافته آرزوی برداشته شدن آن را می‌داشتند. گاهی در روزنامه‌ها در میان سخن جمله‌هایی در آن زمینه می‌گنجانیدند و در بزرها آشکاره گفتگو می‌کردند. چیزیکه هست برخی از آنان دلداده اروپا بوده، بیش از همه، پیروی از زنهای اروپایی را می‌خواستند که می‌باید گفت: جز تندروی نمی‌بود.

سالها گفتگو می‌رفت و کم‌کم گوشها پر می‌شد و رمیدگی مردم کمتر می‌گردید. در آنمیان دبستانهای دخترانه برپا گردید و بسیاری از دختران درس خواندند و اینان خودشان هوادار روبازی گردیدند. در روزنامه‌ها سخنان آشکار نوشته شد و رمیدگی بیکبار از میان رفت. بلکه باید گفت: جنبشی بهمین نام، بویژه در تهران، پدید آمد.

در نتیجه این گفتگوها روگیری از سختی خود کاست. چاقچور از میان رفت. روبند جای خود را به پیچه داد. بسیاری از زنان با داشتن چادر و پیچه روی خود را نپوشانیدند. دیگران پیروی کرده نیمی را پوشانیده نیمی را بگشادند. از هر باره جنبش در پیشرفت می‌بود تا رضاشاه در سال ۱۳۱۵ آخرین گام را برداشته دستور داد از چادر و پیچه جلو گیرند. اگرچه این کار بی‌دردسر نگذشت و ملایان و پیروانشان آخرین ایستادگی خود را نشان دادند و در مشهد آشوبی نیز پدید آمد ولی رضاشاه باک نداشت و آن ایستادگیها را نیز از میان برد.

درباره رضاشاه باید گفت: بسیاری از آرمانهای نیکخواهان ایران را از بنیاد گزاردن بانک ملی، برانداختن کاپیتولاسیون، یکسان گردانیدن رختها، کشیدن راه آهن و مانند اینها - بانجام رسانید و یکی از آنها نیز رو باز شدن زنها بود.

هرچه هست این یک کار بزرگ تاریخی بود که زنهای ایران پس از هزارها سال چادر و روبند را بکنار گزاردند و با روهای باز بکوچه‌ها و خیابان‌ها درآمدند. راستست که این کار با ناستودگیهایی همراه بود، و بسیاری از زنها و دخترها این بار از آنسو تند می‌رفتند و از هر باره پیروی از زنهای اروپا می‌نمودند، با اینحال رویهمرفته پیشآمد ارجدار بزرگی می‌بود که بایستی ارجش شناسند و نگاهش دارند.

ولی چون در ایران یک «سیاست بدخواهانه» در کار است و گروهی از وزیران و دیگران که دسته بزرگ و نیرومندی می‌باشند بآن می‌کوشند که این توده را از هر پیشرفتی باز داشته و در همین حال آشفتگی و آلودگی که گرفتارست پایدار گردانند، اینست پس از برافتادن رضاشاه بیشتر کارهای نیک او را بهم زدند و پس گردانیدند. از جمله این کار را نیز بهم زدند که از یکسو چادر و روبند را آزاد گزاردند و از یکسو با دست ملایان زنها را برو گرفتن و چادر بسر کردن برانگیختند. برای اینکار یکی از مجتهدان را که در زمان رضاشاه، در همان پیشآمد برداشتن چادر و روبند، از

ایران بیرون رانده شده بود، با پذیراییهای نیمه رسمی بایران آوردند و او در این باره کوششهایی کرد. سپس برای ملایان روزنامه‌ای برپا گردانیدند که پیاپی گفتار نویسند و بنام اسلام زنها را بتوی چادر و چاقچور کشانند.

راستست که از این کوششها نتیجه‌ای که گمان می‌رفت بدست نیامد. زیرا یکدسته بانوان بافهم و دلیر ایستادگی نشان دادند. برخی روزنامه‌ها نیز بزبان آمدند. آنچه ما در تهران میبینیم بیش از این نتیجه پیدا نشده که برخی پیره زالهای از جهان برگشته و برخی از زنها بیسواد و نافهم چادر بسر می‌کنند بی‌آنکه رو گیرند. ولی یک نتیجه بد دیگری پیدا شده و آن اینکه از دو تیرگی و دو رنگی که در میانه پدید آمده هر تیره‌ای بآن یکی ریشخند می‌کند و بد می‌گوید. از آنسو برخی کهنه پرستان - از آخوندها و دیگران - فرصت پیدا کرده زبان بدگویی بزبان درسخوانده و نواندیش باز کرده‌اند. این خود نتیجه بدیست و می‌توان گفت که خواست بدخواهان نیز بیش از همه این بوده است.

بهرحال گفتگو پس از چهل سال هنوز پایان پذیرفته. اینست ما می‌خواهیم در اینجا در این باره آنچه گفتنیست بگوییم و زمینه را نیک روشن گردانیم که جای بهانه برای کسی باز نماند.

☆☆☆

۲- رو گرفتن یک شیوه باستان ایرانی بوده.

نخست از تاریخچه رو گرفتن سخن می‌رانم: باید دانست که رو گرفتن یک شیوه باستان ایرانی بوده و تا آنجا که ما آگاه شده‌ایم از زمان هخامنشیان این شیوه در ایران (در شهرها) رواج می‌داشته.

در این باره از کتابهای باستان روم و یونان تکه‌هایی بدست می‌آید و ما اینک یکی از آنها را که روشنتر و رساتر می‌باشد در پایین می‌آوریم.

باشد که خوانندگان نام ثمیستو کلیس را شنیده‌اند. در زمان هخامنشیان که جنگهایی در میانه دولت ایران با آتن و اسپارت و دیگر شهرهای یونان رفت و از جمله خشایارشا پادشاه هخامنشی با دسته‌های سپاه بسیاری از داردانیل گذشته بآتن تاخت و یکرشته جنگهای بزرگی که در تاریخ بنامست رخداد - در آن پیشآمدها سردسته آنتیان، بلکه راهبر همه یونانیان ثمیستو کلیس می‌بود. اینمرد با هوش و اندیشه توانست با جانفشانیها و زیرکیهای خود آتن، بلکه همه یونانرا، در برابر سپاه انبوه ایران نگه دارد و نیکیهایی بهمشهریان خود کرد. ولی چون جنگ پایان پذیرفت و چند سال گذشت یونانیان برخی ایرادها به ثمیستو کلیس گرفتند و او را از آتن بیرون راندند. سپس نیز نام بدخواهی با یونان باو بسته بداوریش خواندند. ثمیستو کلیس بجان خود ترسیده ناچار شد بگریزد و بدربار هخامنشی پناهد، و با آنکه از دشمنان بنام ایران شمرده می‌شد، دربار هخامنشی او را پذیرفته چندان نوازید که داستان پذیرایی از او «ضرب المثل» گردید. پلوتارخ که یکی از تاریخنویسان بنام یونانست داستان گریختن او را از یونان بدینسان مینویسد:

«برای روانه ساختن او نیکو گنیس (میزبان) تدبیری بدینسان اندیشید که چون مردم آسیا بویژه ایرانیان غیرت زنان را سخت نگه می‌دارند، نه تنها همسران خود بلکه کنیزان زرخرد یا برگزیدگان (همسران ناقانونی) را نیز سخت می‌پایند، و چنان نگاهشان می‌دارند که باید همیشه درون خانه باشند و از در بیرون نیایند و هرگاه که سفر کنند آنانرا در چادرهای در بسته که از هر سوی آنانرا فرا می‌گیرد جا داده بروی گردونه‌ها می‌نشانند. برای ثمیستو کلیس نیز یکچنان

چادر و گردونه‌ای آماده کردند که روانه سفر گردد، و چنین نهادند که اگر کسی در نیمه راه بایشان برخورد کرده پرسش نماید بگویند دختر جوانی را از ایونا برای یکی از بزرگان ایران که بزنی گرفته می‌برند».

اکنون این نوشته پلوتارخ تکه ارجدار است و ما از آن چند چیز می‌فهمیم:

نخست آنکه رو گرفتن زنان یا نهان داشتن آنان خود را، در ایران از باستان زمان بوده. زیرا گذشته از آنکه پلوتارخ یک نویسنده راستگو بوده و سخنانش استوار است، واژه «چادر» و «چادره» که تا امروز در میان ما مانده است و به پوشاک آنچنانی زنها گفته می‌شود دلیل دیگر برآستی گفته او می‌باشد.

زیرا چادر آن خانه پارچه‌ایست که در سفرها و بیابان نشینی‌ها بکار رود. پس برای چیست که باین پوشاک زنها چادر یا چادره گفته میشود؟.. پیداست که چنانکه پلو تارخ می‌نویسد نخست برای پوشانیدن زنان آنانرا بروی گردونه‌ای (عربه) نشانده چادر ماندی یا چادر کوچکی^۱ برویشان می‌افراشته‌اند.

چنین پیداست که نخست چنان چادری بروی گردونه‌ای می‌افراشته‌اند و این ویژه توانگران می‌بوده. سپس زنان دیگر که بگردونه دسترسی نمی‌داشته‌اند آن چادر مانند یا چادر کوچک را خود بسر گرفته راه میرفته‌اند، و کم‌کم شکل آنرا دیگر گردانیده‌اند و از ماندگی بچادر بیرون برده‌اند. ولی نام چادر یا چادره همچنان بازمانده.

دوم این نهان داشتن زنان بنیادی خردمندانه نداشته و از آنجا برخاسته که پادشاهان و زورمندان و پولداران نمی‌خواستند نگاه کسی بروی زنان ایشان بیفتد. روشتر گویم: شوندی جز غیرت خشک و بیخردانه نداشته. بهر حال از سخن پلوتارخ هم پیداست که این شیوه نخست ویژه پولداران می‌بوده و سپس از آنان بدیگران رسیده. با اینحال بیگفتگوست که زنان روستایی و ایل نشین از آن رفتار دور می‌بوده‌اند. بلکه میتوان پنداشت که پیش از زمان اسلام در شهرها نیز روگیری زنان همگانی نبوده.



۳- روگیری از اسلام نیست.

یکی از دانسته‌های غلط در ایران آنست که روگیری زنان را از اسلام می‌شمارند. چنین می‌دانند که اسلام دستور داده زنها رو گیرند. در حالیکه چنین نیست. زنان مسلمان در زمان خود پیغمبر، و تا دیرگاهی پس از آن زمان رو گشاده می‌بودند.

شما از همه کتابهای فقهی یکی را پیدا نخواهید کرد که نوشته باشد زنها رو گیرند. در کتابهای فقهی نه تنها رو گرفتن را ننوشته‌اند، آشکاره نوشته‌اند که «باز بودن رو و دستهای زن جائز است».

شیخ مرتضی انصاری که یکی از مجتهدان بنام و بزرگ قرن گذشته بوده و کتابهای «رسائل» و «مکاسب» او را همه طلبه‌ها درس می‌خوانند، رساله‌ای در این باب نوشته که بچاپ هم رسیده. در آنجا دلایلی یاد کرده که در زمان پیغمبر اسلام زنها رو گشاده می‌بودند.

۱- این واژه را در آذربایجان و برخی جاهای دیگر «چادره» می‌گویند (نه چادر) و راستش نیز همانست. از آنسوی در فارسی هاء در آخر واژه‌های فارسی (که نخست کاف می‌بوده) معنی‌های بسیار داشته که یکی از آنها «مانندگی» بوده، مثلاً: دهانه، زبانه، تیغه، چشمه، و بسیار مانند اینها. دیگری از آنها «کوچکی» بوده. مثلاً: دخترک، پسرک، شهرک. پس واژه چادره نیز یکی از این دو معنی تواند بود.

من این رساله را سی و چند سال پیش دیده‌ام و اکنون در دسترسم نیست. ولی سخنانش را بیاد می‌دارم. از جمله می‌نویسد:

روایتی هست که پیغمبر در حجه الوداع بشتری سوار شده و یکی از پسران عمویش عباس را (فضل) بترک خود سوار گردانیده بوده. یکی از زنان عرب بسر راه آمده و خواست چیزهایی را از پیغمبر بپرسد. پیغمبر شتر را نگهداشت و چون فضل با آنزن بهمدیگر نگاه می‌کردند، پیغمبر روی فضل بسوی دیگر برگردانیده چنین فرمود: «یکزن جوان با یکمرد جوان می‌ترسم شیطان بمیانشان درآید»^۱.

شادروان شیخ انصاری می‌گوید: کسانی اینرا دلیل گرفته‌اند که زنها باید رو گیرند. در حالی که این روایت وارونه آنرا می‌رساند. زیرا از این روایت پیداست که آنزن رویش باز می‌بوده، و گرنه رفتار پیغمبر شوندی پیدا نمی‌کرد. باینمعنی اگر آنزن رویش باز نمی‌بوده جهت نداشت پیغمبر روی پسر عباس را برگرداند و آن سخن را فرماید. پس این روایت دلیل دیگر است که زنها در زمان پیغمبر رو نمی‌گرفته‌اند.

میدانم کسانی خواهند پرسید: پس روگیری بمیان زنهای مسلمان از کجا آمده؟.. از کی آغاز شده؟..

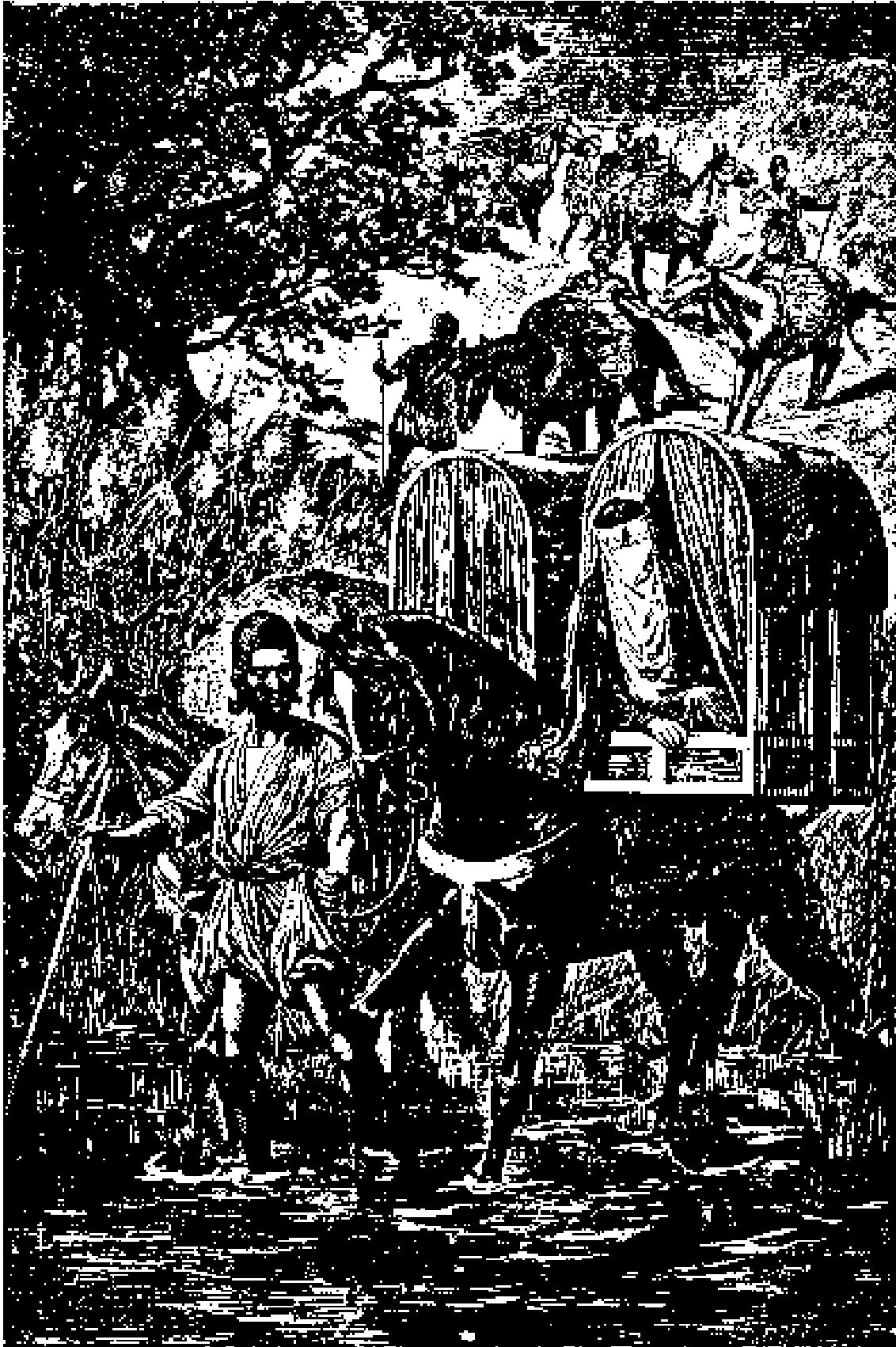
در پاسخ این پرسش باید گفت که مسلمانان چون کشور ایران را بگشادند و با ایرانیان آمیزش پیدا کردند بسیاری از عاداتهای ایرانی را از ایشان گرفتند. راست است که عربها چیره درآمده و ایرانیان زیردست ایشان گردیده بودند. لیکن عربها مردمان بیابانی می‌بودند و از زندگانی جز شکل بسیار ساده آن را نمی‌شناختند. چون با ایرانیان روبرو شدند تمدن یا بهتر گوییم: زندگانی آراسته ایرانیان را دیدند خیره ماندند و خواه ناخواه باین زندگانی گرایش پیدا کرده و خود را بدامن آن انداختند.

تمدن با آن زندگانی آراسته شهری که عربها در سایه اسلام پیدا کردند بیش از هر چیز رنگ زندگانی ایرانیان می‌داشت. بویژه در زمان خلافت عباسیان که از یکسو چون پایتخت خود را ببغداد آورده بمیان ایرانیان درآمدند و از یکسو بیشتر وزیران و پیرامونیان خود را از ایرانیان گرفتند - اینها نتیجه‌اش آن بود که عربها بسیاری از عاداتهای ایرانیان را که یکی از آنها چادر بسر کردن و رو پوشانیدن زنان می‌بوده یاد گرفتند.

بویژه که تا آنزمان زندگانی این عربها از سادگی بیرون آمده و از جمله هر یکی از آنها گذشته از زندهای عقدی که تا چهار توانستندی گرفت، دارای کنیزان خوبروی بسیار می‌بودند که از ترکستان و گرجستان و بلغار و دیگر جا برایشان آورده شده بودند.

اینزنان که در حرمخانه بیکار زیسته خوش می‌خوردند و خوش می‌خوایدند و کاری جز خودآرایی نمی‌داشتند بسیار بجا می‌بود که خود را از مردان بیگانه نماندند و رویشان بپوشانند. دیگر آنزندهای ساده زمانهای پیش که رو گرفتن و نگرفتنشان چندان جدایی نداشتی نمانده بودند.

۱- ان امراه خثعمیه جائت الی رسول الله فی حجه الوداع نستغیه و کان الفضل بن العباس ردیف رسول الله فاخذ ینظر الیها و تنظر الیه فضرب رسول الله وجه الفضل عنها و قال رجل شاب و امراه شابه اخاف ان یدخل الشیطان بینهما.



زن ایرانی که با چادر و روئند بسفر می‌رود (بکربلا می‌رود)

از اینرو بود که عادت روگیری زنان بزودی در میان عربها نیز رواج گرفت و کم کم مسلمانان دیگر نیز پیروی کردند. بلکه میتوان گفت چون عربها آنها را از ایرانیان گرفته رواج دادند و بدینسان رنگ دین بخود پذیرفت، دامنه آن در ایران نیز پهناورتر گردید و بسیاری از خاندانهای کمچیز شهری که پیش از آن رو نگرفتندی این بار به رو گرفتن برخاستند.

با آنحال این عادت، همگانی نتوانست شد و چون جز نتیجه خوشگذرانی و مفتخوری نمی بود، زنان ساده روستایی و زنان رنجبر ایلها آنها نپذیرفتند. اینان نه نیاز به نهفتن خودشان داشتند، و نه زندگانشان راه بچنان کاری می داد. از اینرو چنانکه می دانیم تا اینزمان ما رو گرفتن ویژه شهرها می بود. در دیهها و در میان ایلها کسی نشانی از آن نمی توانست یافت.

کسانی می گویند: آیا در قرآن دستوری درباره رو گرفتن زنان نیست؟..

می گویم: هیچ نیست. در قرآن این هست که زنان بمردان و مردان بزنان نگاه نکنند، که اگر این دلیل رو گرفتن باشد باید مردها نیز رو گیرند. این هم هست که زنان آرایشهای خود را جز بشوهران خود نشان ندهند. این هم هست که مردان بیگانه سرزده باطاق زنان درنیابند، در قرآن اینها هست و رو گرفتن هیچ نیست.

می گویند: پس ملایان چه می گویند؟!.. پس این ایستادگی را چرا می کنند؟!..

می گویم: مگر شما ملایان را نمی شناسید؟!.. آنان دسته ای هستند که در این کشور مفت می خورند و کاریکه از دستشان بر می آید ایستادگی در برابر پیشرفت توده است. هر گامی که مردم بسوی بهتری بردارند اینان با آن دشمنند که تا توانند ایستادگی خواهند کرد و سپس رها کرده فراموش خواهند گردانید. مگر با مشروطه همین رفتار را نکردند و آن خونریزیها را بمیان نیاوردند؟!.. مگر با دبستانها که برپا شده بود سالیان دراز دشمنی نمودند؟!.. مگر با ثبت اسناد و دفترهای رسمی بکشاکش پرداختند؟!.. مگر با یکسانی رخت و کلاه این رفتار را نمودند و مایه خونریزی نگردیدند؟!.. این ملایان سالیان دراز با دبستانها دشمنی نشان می دادند و بچهها را «تکفیر» می کردند. ولی اکنون خودشان دختران و پسران خود را بدبستان می فرستند و بیکبار فراموش کرده اند. درباره رو گرفتن نیز در حالی که آن ایستادگی را می نمایند، زنها و دخترهای خودشان روباز و بی چادرند. بلکه بسیاری از آنها بی جوراب نیز می باشند. آن مجتهد بزرگ را که از آذربایجان بتهران آمده همه می شناسند که دختران و نوادگانش از شیکترین زنان روباز تهران می باشند و جوراب نیز پیا نمی کنند.

این مردم آزاری ملایان از آنجا برخاسته که یک کار «مشروعی» در زندگانی توده ای نمی دارند. نه بافنده اند، نه ریسنده اند، نه سازنده اند، نه کارنده اند، نه دوزنده اند، نه می خردند و نه می فروشند. یک جمله بگویم: هیچکاره اند. قانونها نیز جایی برای ایشان در میان توده باز نکرده و کاری بآنان نداده. خودشان می گویند: «پیشوایان دینیم و بمردم دین می آموزیم». ولی اینهم دروغست. زیرا چیزهایی را که آنان می آموزند مردم خودشان از پیش می دانستند. اینست چون کاری نمی دارند و بیکار هم نمی توانند نشست بمردم آزاری می پردازند!..

داستان ملایان با توده بدبخت ایران داستان آنمرد بی چیز «نایب حسین» نامست که چون پیر و ناتوان شده بود، بزنش نان و رخت نمی توانست داد و مهربانی نمی توانست کرد. ولی هر چند روز یکبار کتکش می زد و دشنامش می داد. این کار را می کرد تا نگویند بیکبار زنش را فراموش کرده و بخود واگزارده.

ملایان نیز این مردم آزاریها را می کنند تا دانسته شود که هستند و بیکبار فراموش نگردند. قرآن و اسلام نیز دستاویزی در دست ایشان است. شگفت از شماست که آنرا تاکنون نشناخته اید و بسخنانشان ارج می گزارید و دنبال می کنید.

شنیدنیست که چندی پیش می بینم در آن روزنامه ملایان، آخوندی گفتار نوشته و دلیل آورده که «عقیله کبری جناب زینب سلام الله علیها» در مجلس یزید خطبه خوانده بیزید پرخاش کرده که ما را از پرده بیرون آوردی و زنان خودت در پرده می باشند. این را دلیل آورده که زنان ایران باید رو گیرند. یکی پرسد: آخوندک مگر «عقیله کبری» تندنویس همراه داشته که آن خطبه بسیار دراز او را واژه واژه برشته نوشتن کشیده و برای هزار سال دیگر نگه داشته؟!..

آخوندک نمی داند که این چیزها که در کتابهای روضه خوانیست ده یکش راست نیست. نمی داند ما اگر بخواهیم بآن کتابها ارج گزاریم و نوشته های آنها را راست شماریم باید باور کنیم که سری بریده در بالای نیزه با آواز بلند قرآن می خوانده - قرآن می خوانده و مردم نیز شنیده و بچنان کار شگفتی هیچ پروایی نمی کرده اند. باید باور کنیم که «فضه خواتون سلام الله علیها» معجزه داشته که رفته آن شیر را برای نگهداری «جنازه شهدا» آورده است. در آنجا از پیغمبر اسلام معجزه می طلبیده اند و با آن جایگاه برانگیختگی ناتوانی می نموده و می گفته: «من یکتن آدمی همچون شمایم و فرستاده خدایم». در اینجا کنیز دختر دخترش معجزه می نمود و بشیر درنده دستور می داد. اینست نمونه نادانیه. گذشته از اینها مگر کسی جلو روگیری «عقیله کبری» را گرفته بوده؟!.. مگر یزید دستور داده بوده که او رو نگیرد؟!.. نادان بیچاره «پرده داری» را جز بمعنی رو گرفتن نمی شناسد!

☆☆☆

۴ - روگیری چرا باید نباشد؟..

شاید کسانی خواهند گفت: رو گرفتن زنان چه زیان دارد؟!.. اگر زنی خواست روی خود را از مردان بیگانه بپوشاند چه نکوهش باو هست؟!.. این چه پافشاریست که کسانی در این باره می کنند؟!.. می گویم: تنها رو گرفتن یا پوشانیدن رو در خور ارج چندان نیست. گفتگو نیز بر سر آن نمی باشد. گفتگو بر سر آنست که بدستاویز همان رو گرفتن و خود را پوشانیدن، زنان از توده بیرون افتاده بودند، بدستاویز همان رو گرفتن بانجمنها نمی آمدند، از پیشآمدهای کشور و توده بیکبار ناآگاه می ماندند، از دانستنیها پاک بی بهره می بودند. در این کشور می زیستند و کمترین دلبستگی بآن نمی داشتند و نمی توانستند داشت. آنچه در ایران می بود اینها می بود. کوشش ما نیز در برداشتن اینها بوده است و می باشد. اگر تنها رو گرفتن بودی جای چندان اندوه نبود.

۱- این آخوندک همانست که با این بیماری و نادانی خود را دشمن ما گردانیده، همانست که آگاهی پراکنده که کتابی بنام «بمب آتشرای فولاد در رد ورجاوند بنیاد» خواهد نوشت.

زنهای روگیر ایران (که هنوز نمونه‌های آنها فراوانست) در خانه می‌نشیند و پس از کارهای بچه داری و خانه‌داری یا پبای منبر آن ملا و این ملا میرفتند و مغزهای خود را با گفته‌های پوچ آنان می‌آگندند، و یا در روضه خوانیها نشسته بسرگذشت سکینه و ربابه دل می‌سوزانیدند و سینه می‌کوفتند، و یا بخانه فلان جادوگر و دعانویس رفته گره‌های زندگانی را با دست آنان می‌گشادند. پیره‌زنان نیز پزشک می‌بودند و بهر دردی شناخته ناشناخته دارویی یاد می‌کردند. این می‌بود حال زنان. مردان نیز آنان را «کوتاه خرد» (ناقص العقل) شناخته بسیار بی‌ارج می‌شماردند. گفتگوی ما از اینهاست نه تنها از رو گرفتن و نگرفتن.

ما می‌گوییم: زنان از مردم این کشورند. در این کشور زندگی می‌کنند. یک نیم مردم زنهایند. باید معنی زندگی و راه آنرا بدانند. از جهان و پیشآمدهای آن آگاه باشند. در راه نگهداری کشور و آبادی توده با مردان همگامی نمایند. در روزهای سخت بکار خورند.

ما دیدیم در این چند سال که در میانه دولتها جنگ می‌رفت برای توده روس و انگلیس و بلژیک و هلند و دیگر توده‌ها روزهای سخت پیش آمد، و در همه جا زنان با مردان همگام و همدوش گردیدند. در انگلستان زنها بسیاری از کارها را بگردن گرفتند که مردان فرصت داشته بمیدانهای جنگ شتابند. در روسستان زنها و دخترها رخت سربازی پوشیده بمیدان جنگ شتافتند. در هوانوردی و دیگر کارهای جنگی از مردان پس نماندند.

راستست که زنها برای سربازی و هوانوردی و جنگجویی آفریده نشده‌اند و ما در این باره سخن خواهیم راند. لیکن در روزهای سخت زنها هم باید بهرگونه کوشش و جانفشانی آماده باشند و از سربازی و جنگجویی نیز بازایستند. من می‌پرسم: آیا از زنان روگیر و خانه نشین - یا بهتر گوییم از زنان بیکاره و ناآگاه - که اکنون نیز در ایران فراوانند چنین کارهایی را چشم توانداشت؟!.. زنهاییکه هیچ نمی‌دانند کشور چیست، توده چه می‌باشد، جنگ از کجا پیدا شده. زنهاییکه برای ایمنی از گزند و آسیب راهی جز نذر حضرت عباس و نماز فاطمه زهرا نمی‌شناسند؟!..

باز می‌پرسم: آیا از آن زنان، با آن چادر و چاقچور و روبند و با آن رمیدگی از مردان، در پیشآمدهای ناگهانی کاری ساخته توانستی بود؟!.. نه آنست که تا چاقچور و چادر پوشیدندی و روبند زدندی، شدنی شده بودی؟!.. نه آنست که با آن بند و بست هیچ کاری نتوانستندی؟!..

در زمینه روگیری بهتر است شما زنان روگیر شهری را با زنهای روباز روستایی بسنجش گزارید. بیگفتگوست که شهر همیشه به ده برتری دارد و شهریان باید بهتر و ارجدارتر از روستاییان باشند. لیکن درباره زنان وارونه این بوده و بیگمان زنهای روستایی بهتر و برتر از زنهای شهری می‌بودند. زیرا زنهای روستایی با مردان خود همدست می‌باشند و از سود و زیان و از چگونگی کار شوهران خود آگاه بوده دلسوزی و دلبستگی نشان می‌دهند. لیکن زنان روگیر شهر از این اندازه شایستگی نیز بی‌بهره می‌بودند.

اکنون که این سطرها را می‌نویسم کتاب توردومند در جلو رویم باز و در آن تصویر زنی پدیدار است. زنی که باسبی سوار است و چند تن تفنگچی را پشت سر خود انداخته. این زن که بنام «قره فاطمه» شناخته شده و در کتابها جا برای خود باز کرده صد سال پیش در کردستان می‌زیسته و رییس یک تیره از کردان می‌بوده. در آن زمان جنگهایی میانه دولت روس با عثمانی می‌رفته. در یکی از آنها که روسها ارضروم را بمحاصره گرفته بودند این شیره زن نیز با سه

چهار تن از پیروان خود آمده بعثمانیان یاری می کرد و در جنگ دلیرها می نمود. شبی روسها نیرنگ بکار برده دسته ای از کردان و ترکان را کشته سنگری را از دست آنان بیرون می آورند. این پیشآمد بقره فاطمه گران افتاده فردا بشهر رفته گروه انبوهی از مردان و زنان را با خود همدست گردانیده و همه ایشان تفنگ نمی داشتند، بسیاری تبر یا شمشیر یا ساتور بدست می گیرند و قرا فاطمه جلو افتاده بروسها می تازند و در سایه جنگ بسیار خونینی دوباره سنگر را بدست می آورند.

در نتیجه این مردانگی و جانفشانی نام قرا فاطمه بزبانها می افتد که سلطان عثمانی او را باستامبول خواسته نوازشها می نماید.

شما بیندیشید آیا مانده چنین دلیری و جانفشانی از زنان روگیر توانستی بود؟!.. آیا زنانی با چادر و چاقچور بچنان کاری توانستندی برخاست؟!..

فسوسا در ایران مشروطه برخاست و سراسر کشور را بتکان آورد و از زنان کمترین جنبشی پدیدار نگردید و خود نتوانستی گردید. زنهایی که هیچ نمی دانستند کشور چیست، مشروطه چه می باشد، و هیچ نمی خواستند بدانند - چه جنبشی از آنان پدیدار توانستی بود. بیچاره آزادیخواهان بسیار آرزومند می بودند که در آن تکان از زنان نیز نامی در میان باشد و یکی دوبار نمایشهای زورکی و ساختگی پدید آوردند. ولی از آنها چه سودی خواستی بود؟!..

جای هیچ گفتگو نیست که زنهای روگیر ایران از توده بیرون می بودند و این بسیار بیجا می بود که ما آنها را از مردم این کشور شماریم و برای روزهای دشواری و گرفتاری به کمکی از آنان امید بندیم. بگفته رضاشاه تنها در هنگام «بسیج خواربار» می بود که ما می بایست زنها را نیز بشمار آوریم.

پس از همه اینها ما از هواداران روگیری می پرسیم: روگیری زنان برای چیست؟!.. شما چسودی از آن چشم می دارید؟!.. شما از ما می پرسید: «چرا باید زنها رو نگیرند؟!..». ما نیز می پرسیم: چرا باید رو بگیرند؟!.. اگر این برای آنست که مردان بیگانه بزنان راه نیابند و آنها از لغزش ایمن باشند، این نتیجه از آن نتواند بود. چادر و چاقچور و روبند چنین سودی نتواند داد.

ما فراموش نکرده ایم که پیش از آنکه در ایران چادر و پیچه برافتد، بدکاری در میان زنان و مردان کمتر نمی بود. فراموش نکرده ایم که در روستاها که زنها روگشاده می بودند چنین بدیها نتوانستی بود. ولی در شهرها که زنها روبسته می بودند با فراوانی توانستی بود.

آنگاه در ایران چون چادر و پیچه برافتاد دیده شد که زنان بدکاره کمتر گردیدند. زیرا بسیاری از آنان کسان و خویشان می داشتند که آنچه را که در زیر چادر توانستندی کرد، در روبازی نتوانستندی کرد. اینها چیزهاییست که همه می دانند و جای گفتگو نیست.





قره فاطمه

(بیکره از توردومند برداشته شده)

۵ - پرده‌داری که زنان را باید بود.

کسانی خواهند گفت: پس چه باید کرد؟!.. آیا زنان باید بیکبار آزاد باشند؟!.. می‌گویم زنان بیکبار آزاد نتوانند بود. بیکبار آزاد بودن زنان بزبان خود آنهاست، بزبان مردهاست، بزبان توده‌است.

زنها بایستی بدو چیز پابستگی نمایند:

یکی آنکه بکوچه و خیابان، و همچنین بانجمنها و بزمها، بی آرایش و ساده درآیند. آرایش و خودنمایی را بخانه و برای شوهران خود نگه دارند.

دیگری آنکه با مردان بیگانه آزادانه در نیامیزند و به بزمها جز همراه شوهران و خویشان نزدیک خود نروند. آن پرده‌داری که زنان را باید بود اینهاست. اینهاست که زنان را از لغزش و از فریب و نیرنگ مردان نگاه تواند داشت.

زنی که بکوچه و خیابان با آرایش می‌آید، آن معنایش نگاه مردان را بسوی خود کشیدنست. اگر این نیست پس چیست؟!.. چنین زنی چه شگفتست که خود بلغزد و دیگران را نیز بلغزاند؟!..

زنیکه آزادانه با مردان در می‌آمیزد بدشواری خواهد توانست خود را نگه دارد، بدشواری خواهد توانست فریب مردان را نخورد. چیزست بسیار آزموده: زن از بازار آمیزش آزادانه سرمایه باخته بیرون آید. آمیزش آزادانه زنها لغزشگاهست که خود بلغزد و دیگران را نیز بلغزاند.

زنهای ایران دو چیز بد را از اروپا یاد می‌گیرند: یکی آراسته بمیان مردان درآمدن و شیکترین رختهای خود را برای کوچه و خیابان نگاه داشتن، دیگری با مردان آزادانه درآمیختن و بزمها خودسرانه رفتن. اینها هر دو غلطست. هر دو بزبان خود زنهاست.

بانوان ایران باید بدانند که زن در اروپا ارجمند نیست. اروپاییان زنها گرامی نمی‌دارند. باید فریب آن سخنانیکه در روزنامه‌هاست نخورند. اروپاییان در بسیار چیزها گمراهند و یکی هم داستان زنهاست. بیشتر اروپاییان زنها را افزاری برای خوشگذرانی و کامگزاری مردان شناخته‌اند و بیش از این معنایی بزنان نمی‌دهند. اینست آنها را بزمها می‌کشاند، پرده‌هاشان می‌درند، از جایگاه خود پایین می‌آورند.

در همان اروپا ملیونها زنها بیشوهرند. ملیونها دختران بی‌نگهبان درمانده‌اند. ما داستانهایی می‌خوانیم که فلان جوان رومانی سیصد دختر را فریب داده، بهمان آدمکش فرانسه‌ای دویست زن را بزنی گرفته و کشته. اینها نمونه‌هاییست که چگونه زن در اروپا بی‌ارج و زیر پا ریخته می‌باشد.

شما نمونه زندگانی اروپایی را در ایران می‌دارید. جوانان درس خوانده این چیزها را از اروپاییان نیک یاد گرفته‌اند و در این بدیها پیرو اروپاییانند. شما می‌بینید که کمتر یکی از ایشان در پی آنست که دختری را بگیرد و او را ارجمند و گرامی نگاه دارد. نود درصد ایشان در پی آنند که دخترانرا فریب دهند و بنام «عشق» و دلدادگی بدام اندازند و پس از کامگزاریها رهشان کنند. آنهمه رمان نویسیها و پیش نویسیها و گفتارنویسیها و هواداری از زنها نشانادنها جز برای این نیست.

شاعران ایران که واژه «عشق» را یاد گرفته معنایی برایش نشناخته بودند، اینجوانان و مردان معنای آنرا نیک شناخته‌اند و نیک بکار می‌بندند.

اینهمه هواداریها که با زبان از زنها می‌کنند شما از یکی پرسید: «پس چرا زن نمی‌گیری؟»، آهنگام خواهی دید آقا فیلسوف شد و چنین پاسخ داد: «مگر زن گرفتن آسانست؟!.. تا من زندگانیم را مرتب نکنم و خانه‌ای از خود نداشته باشم چرا باید دختر مردم را بیاورم و بدبخت گردانم!..». خواهی دید بگفته تهرانیها چیزی هم طلبکار در آمد.

اگر عشق‌بازی با دختران دبیرستانها و رقص با زنان در کافه‌ها نبودی آنگاه دانسته شدی که پا بستگی آقا بفلسفه خود تا چه اندازه است. آنگاه دیده شدی که همه اینها فراموش گردیده آقا در پی زنیست که بگیرد و بخانه آورد و نگاهدارد.

بانوان باید بدانند که آزادی زنان و آمیزش‌های خودسرانه آنان با مردان که شیوه زندگانی اروپاییست، پیش از همه و بیش از همه، زیانش بخود زنانست. این خود زیان ایشانست که مردان زن نگیرند و زنان بی‌شوهر مانند و سختیها بینند. چنانکه زنهای اروپا می‌بینند.

آری در آن شیوه اروپایی راه هوسبازی بروی زنها باز است. یکن اگر در پی هوسبازی و کام‌گزاری باشد میدانش گشاده است. ولی زندگانی همه‌اش هوسبازی نیست. تنها با هوسبازی بجایی نتوان رسید. زندگانی به خانواده داری نیازمند است. در زندگانی خوشیهای بسیاری هست که جز از راه رفتار خردمندانه بدست نتواند آمد. از خوشیهای زندگانیت که زن دارای بچگانی باشد و بی‌روردن آنها پردازد، و چون بزرگ شدند دختران را بشوهر دهد و برای پسران زن گیرد و دارای دامادها و عروسها گردد. این یکی از بهترین خوشیهاست که زن نیکنام زید و چون بهنگام سالخوردگی رسید از همه فرزندان و خویشان پاسداری و ارجشناسی بیند. زنی که در پی هوسها باشد از این خوشیها بی‌بهره خواهد گردید و چه بسا که یک نیم بیشتر زندگی را با پشیمانی و شرمندگی بسر خواهد برد.

سخن کوتاه می‌کنم: ایندسته نواندیشان که می‌خواهند زنان را بزنگانی اروپایی کشانند و برایشان بزمهای بال و رقص پدید می‌آورند و دختران ساده دل را دنبال کرده آنها را براه عشق‌بازی می‌کشانند، در دشمنی و بدخواهی با زنان، از آن آخوندهای تیره مغز که هواداری از روگری و خانه نشینی زنان می‌نمودند، چندان کمی نمی‌دارند، بلکه گاهی با ایشان در یک پایه‌اند.

این داستان نیک روشن خواهد شد هنگامیکه ما بخواهیم زنان سیه روز بدکاره را که از توده رانده شده‌اند دنبال کنیم و بداستان هریکی رسیدگی نماییم که بیگمان خواهیم دید که چنانکه یکدسته از آنان بگیر میرزا کاظمها و میرزا عنایتها و شیخ حسینها افتاده‌اند که بنام «صیغه ده روزه» سرمایه‌شان از دستشان گرفته و رها کرده‌اند و آن بدبختان از چشم بستگی و درماندگی راه بجایی نداشته و بآن کار سیاه افتاده‌اند، یکدسته نیز قربانی آمیزش‌های آزادانه و عشق‌بازی ساده دلانه گردیده‌اند و انجام کارشان بسیاهی کشیده.

گفتار دوم

زن و مردان

☆☆☆

۱- زنان اگر نیکند از مایند و اگر بدند از مایند.

از سالها در ایران کسانی خود را هوادار زنان نشان داده بستایشها از آنان برمی‌خیزند و جایگاه والای زنان را بمانشان میدهند. اینان چنین وا می‌نمایند که زنان دسته جدایی میباشند و ما مردان بآنان ستم می‌کنیم و آن هواداری ایشان برای بازگرداندن ستم است. از آنسو یکدسته نیز در برابر ایشان از زنان بد می‌گویند و گفتارها می‌نویسند و نکوهشها می‌کنند.

بهرحال اینها جز نادانی نیست. زنان دسته جدایی نیستند تا سخن از نیکی یا بدیشان رود. زنان اگر نیکند از مایند، اگر بدند از مایند. زنان از ما زاده‌اند و ما از زنان زاده‌ایم.

زنان کیستند؟.. زنان مادران و خواهران و همسران و دختران مایند. ما همه در یکجا می‌زییم، در پیش بردن زندگانی دست بهم داده‌ایم. کوششهای ما بهر زنانست و کوششهای زنان بهر ما. خوشیهای ما بیش از همه از رهگذر زنانست. پس چه جدایی میانه ما و آنهاست؟!..

گاهی نیز اینان گفتگو از «حقوق» زنان می‌کنند. چنین وا می‌نمایند که زنان را «حقوقی» هست که ما جلو آنها را گرفته‌ایم. زنان باید پای پای مردان راه روند و همچون آنان در پارلمان نماینده باشند، همچون آنان در عدلیه بدآوری گزیده شوند، همچون آنان وزیر گردند و رییس اداره شوند. اینها «حقوق» آنهاست که ما جلو گرفته‌ایم.

ولی اینها «حقوق» زنها نیست و ما در این باره سخن خواهیم راند. زنان باید بکشور و توده دل بندند و از پیشآمدها آگاه باشند و در کارها همدستی نمایند. ولی نماینده شدن و داور بودن کارهای آنها نیست. خدا زنان را برای کارهایی آفریده و مردان را برای کارهایی.

آری امروز بزنان سختیهای می‌رود. ولی نه از آنکه آنان دسته جدایی هستند، بلکه از اینکه آمیغها شناخته نمی‌باشد و یکره بخردانه برای زندگانی در میان نیست.

یک حق زنان که امروز پایمال می‌گردد حق شوهر پیدا کردن و فرزندان داشتن است. این حق بیچون و چرای زنهاست.

خدا زنان را برای مردان و مردان را برای زنان آفریده که هیچیکی جدا از دیگری نتواند زیست، و از اینجاست که شماره زنان و مردان را در همه جا و در همه زمانها یکسان (یا نزدیک بهم) گردانیده.

اینست مردی که بسال زناشویی رسیده و زن نمی‌گیرد هر آینه زنی را بدبخت می‌گرداند. هر آینه حق او را پایمال می‌سازد.

اگر کسانی در پی هواداری از زنهایند باید همین را بدیده گیرند. این ستم را باز گردانند، با این ستمگران در افتند. باید زناشویی ناچاری باشد که مردی که بسال زناشویی رسیده زن گیرد، و گرنه بزهکار شناخته گردد و کیفر ببند. یک ستم دیگر بزنان که باید آنها نیز یادآوری کنیم آنست که کار ناسزایی که زنی با مردی داشته، زن لکه‌دار می‌گردد و همه او را «بی‌آزرم» می‌شناسند. ولی مرد لکه نمی‌پذیرد و کسی او را بی‌آزرم نمی‌شمارد. این بسیار بی‌خردانه و خود ستم بزنانست. یک کاری که بد بوده باید هر دو کننده‌اش بد شمرده شوند.

ببیند بدی قانونها و نادانی اینمردم تا چه پایه است. اکنون در همین توده هستند نامردان روسیاهی که دخترانی را بنام صیغه «صیغه ده روزه» گرفته‌اند و سرمایه‌شان را نابود ساخته بیدبختی انداخته‌اند. هستند آن شیدادانی که بنام عشق‌بازی، زنانی را برسوایی کشانیده بدنام و درمانده‌شان گردانیده‌اند که نه قانونها آن را بزهکار می‌شناسد و دنبال می‌کند و نه مردم آنها بی‌آزرم و گناهکار می‌شمارند.

یک ستم دیگر درباره زنان در زمینه «بیزاری» (طلاق) است. بیزاری برای مردان، بی‌هیچ بندی آزاد است. ولی زنان را چنان حقی نیست. ما در این باره نیز سخن خواهیم راند.

اینها ستم‌هایست که درباره زنان روانست. ولی نه از آنست که زنان از ما جدایند. از اینست که آیینی بخردانه در میان نمی‌باشد. دوباره می‌گویم: زنان از مردانند و مردان از زنان می‌باشند.

☆☆☆

۲- خدا زنانرا برای کارهایی آفریده و مردان را برای کارهایی.

چیزی دیگر که باید دانسته شود آنست که زنان چنانکه در ساختمان تنی و مغزی از مردان جدایند، کارهایشان در زندگانی توده‌ای نیز جداست. خدا زنانرا برای کارهایی آفریده و مردان را برای کارهایی. زنان برای خانه آراستن و بچه پروردن و دوختن و پختن و اینگونه کارهایند.

چنانکه گفتم از سالها کسانی برای زنان ایران نمایندگی در پارلمان و داوری در دادگاهها و وزیری در کابینه و اینگونه کارها را آرزومندند و گاهی آوازی در می‌آورند. برخی از زنها نیز با آنان هم آوازی نموده چنین می‌پندارند که داشتن آن کارها از «حقوق» ایشانست، و اینکه نمایندگی پارلمان یا وزیری بآنها داده نمی‌شود از خوار داشتن ایشان می‌باشد و بهر حال بخود بایا می‌شمارند که بکوشند و بآنها برسند. رسیدن بنمایندگی پارلمان بزرگترین آرمان برخی از آنهاست.

این هم از چیزهاییست که از اروپا یاد گرفته‌اند. در اروپا در برخی از کشورها زنان نماینده توانند بود. بوزارت هم توانند رسید. در برخی از کشورهای دیگر نیز زنان خواهای آن کارها می‌باشند و در آن باره دسته‌بندیها می‌دارند. پنداشته می‌شود که یکی از نشانه‌های پیشرفت یک توده رسیدن زنان باین کارهاست.

ولی اینها همه خامست. دوباره می‌گویم: خدا زنانرا برای کارهایی آفریده و مردانرا برای کارهایی. نمایندگی در پارلمان و داوری در دادگاه و وزیری و فرماندهی سپاه و اینگونه چیزها کار زنها نیست، بدو شوند:

یکی آنکه اینها بدوراندیشی و رازداری و خونسردی و تاب و شکیب بسیار نیازمند است و اینها در زنها کمست. زنها چنانکه از ساختمان تنی نازک و زود رنجند، در سهشها نیز چنان می‌باشند.



یک زن ایرانی با چادر و چاقچور و روبند
(پیکره از توردومند برداشته شده درباره هشتاد سال پیش است)

دیگری آنکه اینها با خانه‌داری و بچه پروری که بایاهای ارجدارتر زن‌هاست نتواند ساخت. زنیکه هر دو سال و سه سال یکبار بارور خواهد شد و بچه خواهد آورد چه سازش دارد که داور دادگاه یا نماینده پارلمان یا وزیر کابینه باشد؟!.. آنگاه درآمدن در سیاست و کوشش در راه نمایندگی از زنان آنانرا بآمیزشها خواهد کشانید و چه بسا ناستودگیها که رخ خواهد نمود. اگر این در را باز نمایم زنان خودآرا و خودنما میدان خواهند یافت. رویهمرفته کاری ناپسندیده است. زنان زود توانند فریفت و زود توانند فریفته گردند. پای ایشان از کارهای کشورداری هرچه دورتر بهتر.

میدانم کسانی خواهند گفت: نمایندگی زنان در پارلمان و بودن ایشان در سیاست در انگلستان هست و ناستودگیها نیز پدید نیامده. می‌گویم: همه توده‌ها یکی نیستند. انگلیسها خونسردتر از دیگران می‌باشند. آنگاه در انگلستان نیز نمایندگان زن انگشت شمارند. بهرحال چیزی ستوده و در خور پیروی نمی‌باشد.

گذشته از همه اینها، نمایندگی در پارلمان و وزیری در کابینه بارجمندی زنان نخواهد افزود. آن خانه‌داری و بچه پروری که از بایاهای ایشانست کمتر از این کارها نمی‌باشد. اگر پای هوسبازی در میان نیست همان بهتر که بانوان به بایاهای طبیعی خود پردازند.

دوباره می‌گویم: زنان باید از حال کشور و توده آگاه باشند، پیشآمدها را بدانند، بانجمنها درآیند، روزنامه‌ها بخوانند، در برگزیدن نمایندگان شرکت کنند. چنانکه سپس خواهیم نوشت برخی کارها و پیشه‌ها نیز توانند داشت. اینها همه سزاست. ولی نمایندگی و وزیری و داوری و اینگونه چیزها با بایای ایشان ناسازگار است.

جنگ هم تا هست و جهان گرفتار آن می‌باشد زنها باید همچون مردها آگاهیها در آن باره فرا گیرند و ورزندگیهایی پیدا کنند. اکنون که جنگ این رویه هراس انگیز را بخود گرفته که هواپیماها بر سر شهرها می‌آیند و بمبها می‌ریزند و گازهای زهردار می‌فرستند، چه زن و چه مرد، باید دستورهایی در زمینه نگهداری خودشان و فرزندانشان یاد گیرند و آزموده و ورزیده باشند. بلکه یکدسته از زنها بکارهای زخم‌بندی و مانند اینها پردازند. اینها همه نیکست.

ولی سربازی و جنگجویی کار دختران و زنان نیست. زنان برای اینکارها آفریده نشده‌اند و هنرنماییها نیز در آن زمینه نتوانند کرد. اگر گاهی زنی یا دختری در جنگ و یا در هوانوردی هنری می‌نماید آنرا دلیل نتوان شمرد.

پیدااست که اینها همه در زمان عادیت. در روزهای دشواری که گاهی پیش تواند آمد پابستگی باین سامانها نتوان نمود. در چنان روزهایی، چه زنان و چه مردان، چه پیران و چه جوانان باید بکوشش پردازند و جانفشانی دریغ نگویند. در چنان روزهایی زنان جنگ هم توانند کرد.

یکچیزی که باید در اینجا در پایان گفتار بگویم آنست که در یک توده باید اندیشه‌ها و همچنین روش زندگانی در یکپایه و یا بهم نزدیک باشد. در ایران یکی از گرفتاریهای بزرگ پستی و بلندی بی‌اندازه اندیشه‌ها و ناسازگاری روشهای زندگانیت. در همین زمینه زنان دیده می‌شود که از یکسو گروه انبوهی هنوز دست از چادر و روبند برنمی‌دارند و بار دیگر بآن بازگشته‌اند و آخوندها دست از گریبان ایشان برنداشته زنان روباز را بآتش دوزخ بیم می‌دهند، و از یکسو دسته‌ای از زنان بآرزوی وکالت پارلمان افتاده‌اند. شگفت‌تر آنست که برخی از آزادیخواهان زیان این پستی و بلندی بی‌اندازه را نمی‌دانند و بجای نبرد با آن ملایان و کوفتن سر ایشان که بسیار ارجدار است ترانه بیجای نمایندگی بانوان را می‌آورند.



۳- زنان کوتاه‌خرد نمی‌باشند ولی باید بکارهای خود پردازند.

از باستان زمان مردان زنان را بی‌ارج شناخته و آنانرا «کوتاه خرد» نامیده‌اند. «زنان گیسوانشان دراز و خردهاشان کوتاهست». ولی این نه راستست. این دروغ از دو چیز برخاسته:

نخست: چون زنان در پشت پرده جا داده از همه جا ناآگاه گزارده بودند، آن ناآگاهی و ناهمی آنانرا از طبیعت دانسته کوتاه‌خردشان می‌شماردند.

دوم: اینرا که زنان برای کارهای دیگری آفریده شده‌اند دریافته و کوتاهی و درماندگی آنانرا در کارهای مردانه دیده، همان را دلیل کوتاه‌خردی آنان می‌شناختند.

در این باره راستی همانست که گفتیم: خدا زنانرا برای کارهای دیگر و مردانرا برای کارهای دیگر آفریده و بهر کدام آنچه میبایسته داده. مثلاً برای زنان که کارهاشان آراستن خانه و پروردن بچه‌ها و مانند اینهاست، هوش بیشتر و سهشهای تندتر و دریافتهای تیزتر داده و باریک بینی آنانرا بیشتر گردانیده. از آنسو بمردان دوراندیشی و رازداری و تاب و شکیب بیشتر داده.

اکنون سخن در آنست که زنان اگر بهمان کارهای طبیعی خود پردازند هیچ کمی در ایشان پدیدار نخواهد گردید و آنها را با نیکی بانجام خواهند رسانید. ولی اگر بکارهای دیگر برخیزند - مثلاً سیاست درآیند، دواوری پردازند، فرماندهی سپاه را بگردن گیرند - در آنجاهاست که کمیهای پدیدار خواهد گردید. این نه تنها در زنانست، مردان نیز اگر بکار زنانه برخیزند - مثلاً بچه‌داری کنند، بخانه آرایی پردازند - کمیها نمودار خواهد بود و درماندگیشان دانسته خواهد گردید.

اینها درست مانده آنست که کسیکه نگارگر (نقاش) است کار خود را گزارده، مثلاً برخت دوزی یا خانه سازی پردازد که هر آینه ناشیگریش بیرون خواهد افتاد.

یک جمله بگوییم: زنان کوتاه‌خرد نمی‌باشند. ولی باید جز بکارهای خود پردازند.

یک ایراد نیز در اینجا در واژه «خرد» است. آنان چون معنی خرد را نمی‌دانستند هرگونه کمی یا ناهمی را که دیده‌اند «کوتاه‌خردی» نامیده‌اند. در حالیکه ما «خرد» را نیک روشن گردانیده این نیز باز نموده‌ایم که نیروهای مغزی آدمی بسیار است و خرد آن نیروییست که نیک را از بد و سود را از زیان باز شناسد. این نیز باز نموده‌ایم که دریافت خرد و دواوری آن در همه آدمیان یکسان میباشد. درباره زنان نیز آنچه ما می‌آزماییم و می‌بینیم در شناختن آمیغها و از هم جدا کردن راست و کج و نیک و بد از مردان پس مانده نمی‌باشند، اینست واژه «کوتاه‌خرد» درباره بانوان بیکبار بیجا و بیپاست.

از این پس یکی از کارهاییکه باید بود آنست که اینگونه نامهای بیجا و خواری آور - از «ضعیفه» و «ناقص العقل» و مانند اینها - که بزنان گزارده شده بوده (بوئژه واژه بسیار زشت «عورت») از میان رود.

گفتار سوم

درس و پیشه



۱- هر دختری یا زنی باید درس خواند و آمیغهای زندگی آموزد.

اکنون بیایم که زنها چه درسها خوانند و آیا بکاری یا پیشه‌ای پردازند یا نه؟.. نخست از درس سخن رانیم: بیگفتگوست که دختران باید همچون پسران درس خوانند تا از دژآگاهی بیرون آیند و بجهان و زندگانی بینا گردند. ملایان زمانی هم بر سر این گفتگو می‌داشتند. امامشان فرموده: «بزنان نوشتن یاد ندهید تا عشق‌بازی نتوانند کرد». این را عنوان می‌کردند و بازار مردم آزاری را گرم می‌گردانیدند. سالها در ایران دبستان دخترانه برپا گردانیدن یکی از کارهای دشوار می‌بود. در هر شهری که برپا شدی تا چند ماه غوغا بودی. ولی اکنون همان ملایان نیز دختران خود را بدرس خواندن می‌فرستند و آنچه بوده فراموش گردیده.

در این باره گفتگو نیست. گفتگو در آنست که دختران یا زنان چه خوانند. در ایران یکی از گرفتاریها داستان درس و فرهنگست. این دستگاه بزرگی بنام فرهنگ که بهمه جای کشور دست انداخته تباهاکاریست. دستگاہیست برای گیج گردانیدن جوانان و نورسان. مردم باید پسران و دختران خود را باین دستگاه سپارند که نیروهای مغزی آنها را فرسوده و بیکاره سازد و مغزهاشان پر از بدآموزیهای گیج کننده زمان مغول گرداند و بیرون فرستد. اینست بآن دلگرمی نتوان داشت. ما باید خودمان در اندیشه فرهنگی باشیم. باید خودمان پروای پسران و دختران کنیم.

بیگفتگوست که چه پسر و چه دختر باید چیزهایی را خوانند که در زندگانی سودمند افتد. اینست فرهنگ را بچند درجه توان گردانید:

درجه نخست یاد گرفتن خواندن و نوشتن و فرا گرفتن اندکی از تاریخ و جغرافی و دانشهای دیگر. این درجه برای آنست که پسر یا دختر از دژآگاهی بیرون آید و آنچه را که می‌بیند کمی آشنا گردد و در زندگانی چشم بسته و درمانده نباشد. پیداست که باید بدختران دوختن و بافتن و پختن و اینگونه هنرها نیز یاد دهند. دستوره‌های خانه‌داری بیاموزند.

درجه دوم فرا گرفتن آمیغهای زندگانیت. این درجه برای آنست که خود را و جهان را نیک شناسد و در زندگانی بینا باشد. برای آنست که روانش نیرومند گردد. فرهنگ در معنی والاترش همینست.

چه دختران و چه پسران باید جهان را بشناسند، از گوهر آدمیگری و از جدایی که میانه آن با دیگر جانورانست آگاه گردند. معنی توده و زندگانی توده‌ای را بفهمند. بایاهایی را که هرکسی در زندگانی توده‌ای بگردن می‌دارد بشناسند. نیک و بد را از هم باز دانند. معنی راست سررشته‌داری و قانون و رفتاری را که هرکسی باید در برابر آنها دارد دریابند. کشاورزی و بازرگانی و زناشویی و دیگر چیزها را بمعنی راست خود دانسته بمعنی راست خود بکار بندند. در این دوره باید از قانونهای همگانی نیز درسهایی دهند. از تندرستی و نبرد با بیماریها چیزهایی سودمند آموزند.

باید برای دختران دستورهایی درباره بچه پروردن و زخم بستن و اینگونه چیزها دهند. پاکیزگی و پاکی را باونیک بیاموزند. از موسیقی چیزهایی یاد دهند. من خواستم نوشتن پرگرام نیست و تنها بیادآوری بس می‌کنم. در این دوره از چیزهایی که باید بدختران یاد داد آنست که فالگیر و دعانویس و جادوگر و غیبگو همه فریبکارند، همه دروغگویند. باید یاد داد که این جهان از روی آیین استواری می‌گردد و آن آیین هیچگاه دیگر نگردد. این کارها که فریبکارانی بخود می‌بندند همه بیرون از آیین جهانست و همه دروغ و بیپاست. این دو درجه فرهنگ برای همه است. هر دختری و هر پسری باید آنرا بپایان رساند.

درجه سوم پرداختن بدانشهاست. دانشهایی که امروز در جهانست ما از یکسو بآنها نیازمندیم که اگر نشناسیم و ندانیم زندگانیمان درست نخواهد بود و از یکسو آنها مایه پیشرفت جهانست که پرداختن بآنها نیکخواهی با جهان می‌باشد. اینست در هر توده‌ای باید کسانی بآنها پردازند. بدینسان که درس خوانند و سپس نیز خود بکوشند و هر یکی در یکرشته پیش رود و چیزهای تازه‌ای بدست آورد. در هر کشوری باید دانشکده‌ها باشد و دانشمندانی پدید آیند. در این زمینه زنها نیز پا در میان توانند داشت، باید کسانی از آنان نیز بدانشها پردازند. چیزیکه هست در این باره نیز جدایی میانه زنان و مردان پدیدار است. زنها باید بیش از همه بدانشهایی پردازند که با بایاهای آنان بسازد. مثلاً قابلگی و پزشکی و جراحی و دندانسازی و کحالی و داروسازی و میکروشناسی و اینگونه دانشها با بایاهای ایشان سازنده‌تر است. در یک توده بزنان دانشمندی از اینگونه نیاز بسیار هست. ولی از آنسو بزنی مهندس و حقوقدان نیازی نیست.

شنیدنیست که در این فرهنگ ایران - فرهنگی که فروغها و حکمتها برای بیچاره گردانیدن این توده بنیاد گزارده‌اند - زنها دکتر در ادبیات و دکتر در فلسفه می‌شوند. اینست نمونه‌ای از نتیجه‌های آن فرهنگ.

این داستان چون بجاست در اینجا می‌آورم: چندی پیش شبی در کافه شهرداری میهمان می‌بودیم. زن جوانی را گفتند دکتر است و می‌خواهد با شما گفتگو کند. پرسیدم: چه دکتری؟! گفتند: دکتر در فلسفه. گفتم: بیانند. زن جوانی با چشمان سیاه درشت پیش آمده چنین بسخن پرداخت: «من شنیده‌ام شما از خدا سخن می‌رانید. می‌خواهم بگویم: آن خدا مخلوق فکر شماس» من از این سخن در شگفت شدم. در این کشور در یکسو جادوگران و فالگیران و دعانویسان دستگاهی پهناور درچیده‌اند و آگهیهای سید خراسانی همه دیوارهای تهران را سیاه گردانیده و انبوه زنان و مردان در آن باورند که با دعا و جادو کارهایی پیش توان برد و آیین طبیعت را بهم توان زد و از یکسو دختری در برابر من قد افراشته چنین سخن می‌گوید و بآفریدگار جهان بی باوری می‌نماید. آنچه بیشتر مایه افسوس من شد آن بود که می‌دانستم همان دختر که خدا را نمی‌پذیرد و این طبیعت و دستگاه او را جداسر و سرخود می‌شناسد، در درون دل او باورهایی بجادوگر و فالگیر و دعانویس خوابیده که اگر من ناگه گیرش گردانم و سخن را پیچانیده بگفتگو از بیپایی جادو و فال درآیم، بی‌اختیار پاسخ خواهد برخاست و هواداری از آنها خواهد نمود. میدانستم همان دختر در همان دبیرستان و دانشکده که درس فلسفه خوانده و بیدین گردیده، در کتابها معجزه‌هایی از حافظ و سعدی و مولوی نیز خوانده است و بآنها ایراد نگرفته بلکه باور کرده و در مغزش جا داده.

بدخواهانی که این کشور را بنابودی می‌برند یکی از خواستهای ایشان اینست که در مغزهای جوانان، کهنه و تازه در هم آمیزد و باورهای آخشیج هم جا گیرد که بدینسان گیج و درمانده باشند. اینست از یکسو می‌کوشند که

بدآموزیهای پوچ دوره مغول از میان نرود. یاوه گوییهای سعدی، و بافندگیهای مولوی، و بدآموزیهای زهرآلود خیام و حافظ بجوانان درس گفته شود و ملایان و روضه خوانان و فالگیران و جادوگران از میان نرفته ریشه گمراهیها کنده نشود، و از یکسو فلسفه مادی را در دانشکده‌ها به پسران و دختران درس می‌دهند و پندارهای تند و بیبای شوپنهاور و نیچر و دیگرانرا در مغزهای آنان جا می‌دهند.

بهرحال بآن خانم پاسخ داده گفتم: شما نوشته‌های ما را خوانده‌اید؟!.. گفت: نخوانده‌ام.

گفتم: پس از کجا دانستی که ما چه خدایی را می‌شناسانیم و چه سخنانی می‌گوییم که بدینسان بما می‌تازید؟!.. این خود از خرد و دانش دور است که سخنی را ناخوانده و نادانسته بایراد پردازید. سخنان ما درباره خدا چنین نیست که شما پنداشته‌اید.

گفت: «بهرحال من می‌دانم که خدا مخلوق فکر بشر است».

گفتم: بار دوم است که این سخن را بزبان می‌آورید. این را شنیده‌اید و خوش داشته‌اید. اینسخن را گفته‌اند ولی نه در برابر ما. اینسخن را در برابر کشیشان و ملایان و همکاران ایشان گفته‌اند. آنان خدایی را که با هوس و دلخواهشان بسازد پدید آورده بودند. خداییکه از ریش دراز و رخت دراز خوشش می‌آمد، خداییکه فرزند می‌داشت، دربار می‌داشت، صد هزارها درباری نگه می‌داشت.

سخن ما از خدا از اینگونه نیست. ما را بسوی خدا دلیل کشانیده. همان دانشها که شما درس خوانده‌اید کشانیده. آنچه را که دلیل نشان داده پذیرفته‌ایم و ناچار بوده ایم بپذیریم. اینسخن شما در برابر ما مانده آنست که کسی باسحاق نیوتن بگوید: «نیروی کشش زائیده اندیشه شماست. من آنرا نمی‌پذیرم». زیرا سخن ما از خدا مانده همان سخن است که اسحاق نیوتن از نیروی کشش (یا قوه جاذبه) رانده. اسحاق نیوتن دیده سبب از درخت بروی زمین فرو می‌افتد و درباره آن باندیشه پرداخته. دیده کاریست انجام می‌گیرد ولی سرچشمه‌اش پیدا نیست و چون جستجو کرده بیک نیروی نهانی پی برده که آنرا «نیروی کشش» نامیده. ما نیز می‌بینیم جهانیست و کارهایی در آن انجام می‌گیرد، و چون سرچشمه آنها را می‌جویم به یک چیز نهان و ناپیدا راه می‌بریم که «خدا» می‌نامیم. نمی‌دانم شما باین چه ایرادی می‌دارید؟!..

چون سرپا ایستاده بودیم بیش از این سخن نرفت و من یادآوری کردم که کتابهای ما را بخواند. این داستان را یاد کردم تا دانسته شود که بدختران بجای صدها چیزهای آموختنی چه چیزهای ناسزنده را می‌آموزند. دختر کجا، درس فلسفه کجا؟!.. دختر کجا یاوه‌بافیهای شاعران را یاد گرفتن کجا؟!..

می‌گفتند همان دختر بآمریکا خواهد رفت. با خود گفتم: بد نیست. یکسو هنوز زنان از چادر و روبند بیرون نمی‌آیند و یکسو دختری تنها بسر خود روانه آمریکا می‌گردد. اینها نمونه‌هایی از نتیجه‌های فرهنگست.



۲- زنان بهر کار و پیشه‌ای نتوانند برخاست.

یکی از هوسهایی که در ایران در میان زنها پیدا شده بداره رفتن و بکارهای مردانه برخاستست. این را هم از اروپاییان یاد گرفته‌اند. یکدسته از مردان نیز دوست می‌دارند که زنها را بداره‌ها و مغازه‌ها کشانند. آنرا بسود خود می‌دانند. بهر حال از این زمینه هم باید بسخن پردازیم.



زنی از عربهای آفریقا با روپند
(بیکره از تور دومند برداشته شده)

چنانکه گفتیم کاری که طبیعت یا آفریدگار برای زنها برگزیده خانه‌داری و بچه پروری و اینگونه چیزهاست. این کارها هم بی‌ارج نیست و بسیار ارجدار است. ما در زندگانی چنانکه بکشاورزی و پارچه بافی و افزارسازی و مانند اینها نیازمندیم، چنانکه خواربار می‌خواهیم که گرسنه‌نمانیم و پارچه می‌خواهیم که رخت دوزیم، خانه‌ای آراسته و پاکیزه می‌خواهیم که در آن بیاساییم و خوش باشیم. بچگان ما پرورنده‌ای می‌خواهند که آنها را پرورد و بزرگ گرداند. زنان خانه‌دار و بچه پرور، بیکار یا مفتخور نیستند. ما از این باره بزنان ایران ایراد نمی‌داریم.

با اینحال گاهی تواند بود که زنها جز اینها بکاری یا پیشه‌ای پردازند و این از چند راه تواند بود:

نخست برخی کارها و پیشه‌ها هست که ما بزنانه آنها نیز نیاز میداریم. مثلاً پزشکی، دندانسازی، کحالی، جراحی، دوزندگی، آموزگاری، گرمابه داری و مانند اینها. قابلیت‌های زنانه‌اش نتواند بود.

دوم کارها یا پیشه‌هایی که مردان می‌دارند و همسران و دخترانشان نتوانند بآنها یآوری کنند و باین پیشه‌ها پردازند. مثلاً مرد بازرگان زنش باو یآوری کرده حسابش نگاه دارد یا کار خرید و فروش را انجام دهد. مردان کشاورز زنان و دخترانشان با آنها همدستی نمایند. اکنون در روستاها بسیاری از کارهای کشاورزی را آنها می‌کنند و بسیار نیکست. سوم زنی که نانده نمی‌دارد و یا از خانواده بیچیزیست که سختی می‌بینند، اگر بکاری یا پیشه‌ای پردازد ناسزا نخواهد بود.

چهارم در هنگام جنگ یا مانند آن که نیاز بهمدستی زنان با مردان افتاده زنان نتوانند که بکارها و پیشه‌های مردانه پردازند. (چنانکه همین کار را در کشورهای جنگ‌کننده در این چند سال می‌کردند).

از اینها هم زبانی نیست و جای نکوهش و ایراد نمی‌باشد. نکوهش و ایراد بآنست که کسانی بکارهای مردانه پرداختن زنانه نشان پیشرفت توده و مایه سرفرازی کشور می‌شمارند، یا زنانی بهوسبازی کارهای خانگی را رها کرده رو باداره‌ها می‌آورند و در آنها کار می‌گیرند، یا مردان بدخواهی برای آنکه دختران و زنان را بمیان خود کشانند، بآتش هوس آنها باد می‌زنند. اینها همه بد و نکوهش آور است، از اینها بدتر و نکوهش آورتر رفتار آن کسانست که دختران و زنان خوشرو را در مغازه‌ها و یا در رستورانها می‌گمارند و از آنرا بفزونی سود و درآمد خود می‌کوشند. چنین کسانی را باید بسیار پست و بی‌ارج شناخت.

یک چیز را باید دانست و آن اینکه زندگانی توده‌ای با هوس نتواند بود. هرکسی نتواند هرچه دلش خواست آن کند. در زندگانی توده‌ای باید آیینی خردمندانه باشد که پیشرفت کارهای توده و آسایش همه را در بر دارد و باید همه پیروی از آن آیین کنند، در یک توده اگر چنین باشد که هرکس پیروی از هوس یا دلخواه خود کند، کارها از سامان افتاده نتیجه جز بدبختی نتواند بود.

اینکه دختران دوست می‌دارند که در اداره‌ها کار کنند و هر روز برخاسته و کیف خود را برداشته ساعت هشت راه می‌افتند و در اتوبوسها و خیابانها همچون مردان شتابزدگی نشان میدهند جز هوس نیست.

می‌باید از این دختران پرسید: چشده که شما از بایاهای خود چشم پوشیده رو بکارهای مردانه آورده‌اید؟!.. آیا در اداره‌ها کار فزوتتر است و بکمک شما نیاز افتاده؟!.. آیا در خانه بیکارید و نمی‌خواهید زمان خود را بیهوده بسر برید؟!.. آیا کدامیک از اینهاست؟!.. پیداست که هیچیکی نیست و تنها هوسبازیست که آنها را به پشت میزها می‌کشاند.

در اداره‌های ایران برای مردان کار نیست و اگر بازرسیم و بسنجیم خواهیم دید دو سوم از کارمندان دولتی فزونیند و نیازی نبودن آنها نیست، با اینحال چه جای آنست که زنانی را نیز بآنها بیفزایند؟!..

از آنسوی در خانه‌ها کار کم نیست. در خانه پختن و دوختن و شستن و روفتن و بافتن هست. این هست که زنی اگر هنرمند باشد خوراکهای خوشمزه و نیک بپزد. این هست که رختهای خود و شوهرش را بدوزد. این هست که ژاکت و دیگر چیزها بیافد.

زنهای تهران همه اینها را فراموش می‌کنند، یک کلفت روستایی پیدا کرده و خوراک پزی و دیگر چیزها را باو سپرده خود باداره می‌شتابند و یا در خیابانها بیهوده می‌گردند.

این هوس کارهای اداره که در ایران از چند سال باز رواج گرفته گذشته از آنکه زنها و دخترها را از خانه‌داری بازمیدارد، زیانهای دیگر نیز پدید تواند آورد:

نخست این دختران و زنان بیشترشان بی‌شوهر می‌مانند. زیرا نه خودشان می‌خواهند شوهر کنند و نه مردان می‌خواهند از آنها بگیرند. آنهایکه بشوهر می‌روند برای آنکه از اداره باز نمانند از بارور شدن و بچه آوردن جلو می‌گیرند. پیداست که باید یا از اداره چشم پوشند و یا از بچه داشتن و آن را پروردن.

دوم بودن اینان در میان مردان همان آمیزشست که گفتیم باید نباشد. همان آمیزشست که مایه لغزش زنها و مردها هر دو تواند بود.

گفتار چهارم

زناشویی و بیزاری

☆☆☆

۱- هر پسر ۱۶ ساله زن تواند گرفت و ۲۵ ساله باید گرفت.

یکی از زمینه‌های گفتگو در این کتاب زناشوییست. خدا مردان را برای زنان آفریده و زنان را برای مردان. شماره آنانرا نیز در همه جا و در هر زمان یکسان (یا نزدیک بهم) گردانیده.

زنان بمردان و مردان بزنان نیازمندند. این آیین سپهر است که هر مردی یا زنی باهم زیند و فرزندان آورند. از این آیین سر نتوان پیچید.

اینست زناشویی یا پیوستن زنی با مردی و زیستن آنان در یکجا یکی از بایاهای بزرگست. در آیین ما هر پسر ۱۶ ساله چون شانزده ساله بود تواند زن گرفت و چون بیست و پنج ساله بود باید زن گرفت.

امروز یکی از گرفتاریهای ایران (بلکه همه جهان) زن نگرفتن مردانست. بیشتر جوانان زن نمی‌گیرند و از کامرانی با زنان هم باز نمی‌ایستند. خانواده پدید نمی‌آورند و بخانواده‌ها آزار دریغ نمی‌گویند. دختران را می‌خواهند که دنبال کنند و بدام عشق‌بازی اندازند، و نمی‌خواهند که با یکی زناشویی کنند و از راه سزا زندگی بسر برند.

این رفتار زشت ایشانست و شگفت آنکه همانان خود را هوادار زنان می‌شمارند و چنانکه گفتیم با رمان بافتن و گفتار نوشتن میکوشند آنها را بفریبند. برخی از بس دلسوزی بزنان میدارند که برای آنان «نماینده‌گی» در پارلمان می‌طلبند.

از این بدتر آنکه همه فیلسوفند و چنانکه گفتیم شما اگر پرسید: «چشده که شما زن نمی‌گیرید؟!...»، زبان باز کرده فلسفه‌ها برای زن نگرفتن خود خواهند بافت. اینان از درس خواندن همین را یاد گرفته‌اند که برای هوسبازیهای پست خود بهانه‌هایی تراشند و رخت فلسفه پوشانند.

اینان شاگردان خواجه حافظ شیرازیند - آنمردیکه همیشه باده می‌خورد و یاوه می‌سرود و پی‌کاری و پیشه‌ای نمیرفت و صد پستی را بهم در می‌آمیخت، و آنگاه فیلسوفانه بهانه می‌آورد و می‌سرود: «در کوی نیکنای ما را گذر ندادند. گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را».

امروز یکی از دردها حال اینجوانان و مردانست. اینان از نیکبها بهره کم می‌دارند. از دانستنیها جز اندکی نمیدانند. با اینحال بمیان افتاده‌اند و زبان و خامه خود را بیکار نمی‌گزارند. از بی‌ارجترین نوشته‌ها در روزنامه‌ها، نوشته‌های اینان درباره بانوان و در زمینه زناشوییست که بگفته تهرانیان دل آدم را بهم می‌زند.

درباره زناشویی حساب روشنی در دست است. شماره زنان و مردان یکسان و در برابر هر مردی یک زنست. اکنون یا باید زناشویی ناچاری باشد یا چند زن گیری (تعدد زوجات) سزا شمرده شود، و یا راه بدکاری برای زنها باز گزارده گردد - آیا کدامیک از این سه را باید گرفت؟..

درباره چند زن گیری سخن دراز است و ما در اینجا همین اندازه می‌گوییم که مایه تلخی زندگانی زن و شوهر، و شوند دشمنی میانه فرزندانست. بهر حال آنرا بی‌بند و آزاد نتوان پذیرفت.

درباره بدکاری بسخن نیاز نبایستی بود. لیکن گاهی دیده میشود برخی جوانان آنرا بد نمی‌شمارند و برای آن نیز فلسفه درست کرده می‌گویند: «لازمه تمدنست». بتازگی یکی از روزنامه‌های تهران در آن باره گفتاری نوشته.

ما اگر از همان نویسنده پرسیم: «تمدن چیست؟»، پاسخ درستی نخواهیم شنید. (چنانکه تاکنون نشنیده‌ایم). تمدن یکی از واژه‌های پا در هواییست که بزبانها افتاده و دستاویز سخنان بسیاری گردیده. ولی کمتر کسی معنی آنرا می‌داند. تمدن در پیش این نویسندگان آن زندگانی غلطیست که خود پدید آورده‌اند. تمدن در نزد ایشان همینست که شانه از زیر بار زن داری و خانه داری تهی گردانند، و دختران و زنان بی‌شوهر و راهبر مانده، بلغزشگاهها افتند و بدبخت گردند. همینست که بسیاری از مردان راه کامرانی با زنانرا جز بدکاری نشانند.

بهر حال اینها سخنان پوچست. بدکاری یکی از ننگهای جهان آدمیگریست. امروز در ایران (بلکه در همه جهان) باید یکی از کوششها جلوگیری از این ننگ و رهانیدن زنان بدبختی باشد که پایشان لغزیده و بآن گودال افتاده‌اند. این کوششیست که باید زنان و مردان در آن همدستی نمایند.

بسخن خود باز می‌گردیم: نه چند زن گیری و نه بدکاری هیچیک در خور پذیرفتن نیست و یگانه راه همانست که چنانکه گفتیم زناشویی ناچاری باشد و این چیزست که ما پذیرفته‌ایم.

☆☆☆

۲- باید زناشویی دختر با پرگ از پدر باشد.

در زمینه زناشویی یک گفتگو هم اینست که زن که باشد و شوهر که باشد؟.. در این باره نخست باید دانست زناشویی با خویشان نزدیک را که اسلام و دینهای دیگر سزا شماره‌اند بجا بوده. زیرا این زناشویی گذشته از زیانهای نژادی که پزشکان می‌گویند و باید پذیرفت، زیانی نیز از راه زندگانی توده‌ای تواند داشت. زیرا این نتیجه‌اش آنست که خانواده‌ها با هم بستگی پیدا نکنند و از هم جدا گردند. زیان دیگری هم می‌دارد که اینجا جای گفتگوش نیست.

ایرانیان پیش از اسلام با خویشان نزدیک - از خواهر و دختر و خاله و عمه - زناشویی می‌کرده‌اند و کسانی اینرا از دین زردشت دانسته‌اند. در این باره دلایلی در دستست که در دین زردشت وارونه آن می‌بوده. این رفتار از هوسبازیهای برخی پادشاهان هخامنشی که با خواهر یا دختر خود آمیزش پیدا کرده بودند سرچشمه گرفته نه از دین زردشت.

از این خویشان گذشته، هرکسی هر که را خواست تواند گرفت. از دیده زناشویی در این باره جلوگیری نیست. بجدایی نژادها و بدارا بودن و نبودن ارج نتوان گذاشت. تنها شرطیکه هست آنست که دختر پسر را و پسر دختر را (یا زن مرد را و مرد زن را) بخواهد و دوست دارد و آنگاه چنان باشد که سازش توانند داشت.

درباره خواستن بسخن بسیاری نیاز نیست. امروز دخترها و زنها در بیرونند و بیشتر آنها رو نمی‌گیرند. پیداست که تا پسری دختری را دوست ندارد نخواهد گرفت. دختر نیز تا پسر را نبیند و نپسندد خرسندی نخواهد داد. امروز همچون زمانهای پیش نیست که دخترانرا نادیده گیرند و نادیده بشوهر دهند. گفتگوی بیشتر درباره سازش است. سازش را چگونه توان پیش بینی کرد؟.. چگونه باید آنرا بدیده گرفت؟..



یکدختر ایرانی با روپند و چادر و چاقچور

(پیکره از تور دومند برداشته شده. این دختر چون از خانواده بایی میبود مادام دیولافوا پیکر او را برداشته)

باید دانست پسری یا مردی که دختری یا زنی را می بیند و می پسندد و در پی گرفتن او می باشد، این دیدن و پسندیدن بیش از همه از روی سهش است. بلکه گاهی از روی هوس می باشد. خرد و دوراندیشی کمتر در میانست. بلکه هیچ در میان نیست. اینست بآن بس نتوان کرد.

شیوه پیش ایرانی که دختر پسر را و پسر دختر را نمی دید و زناشویی انجام می گرفت بد می بود. ولی این شیوه نیک نیست.

می‌گویند: باید در میانه آمیزش باشد تا دختر و پسر و زن و مرد همدیگر را بشناسند و بیازمایند. ولی این هم بیهوده است و هم زیانمند. بیهوده است برای آنکه در چند بار دیدن آن آگاهی که باید، بدست نخواهد آمد. برای یک پسر یا دختر چه آسانست که در چنان برخوردهایی خود را ستوده نشان دهد. زیانمنداست برای آنکه چه بسا نتیجه ناستوده‌ای که از آن برخیزد.

اگر این در باز شود بسیاری از جوانان و مردان همیشه در پی این آزمایشها خواهند بود و هیچگاه پا بزناشویی نخواهند گذاشت. امروز یکی از بهانه‌هایی که برخی مردان برای آمیزشهای خود با زنان می‌دارند همینست که در جستجویند و می‌خواهند یک دختری یا زنی که پسندیده باشد پیدا کنند، افسوس که پیدا نمی‌کنند. برخی مردان چهل و پنجاه ساله را توان یافت که هنوز این بهانه را می‌آورند.

بدتر از این آنست که گاهی دیده‌ام در روزنامه‌ای می‌نویسد: «در آمریکا چنین نهاده‌اند که زن و مرد یکسان با هم آمیزش کنند، و چون همدیگر را نیک شناختند و بیگمان بودند که باهم خواهند ساخت آنگاه بزناشویی برخیزند». ببینید: چه سخنان سبکمغزانه بیمعنایی در روزنامه‌ها پراکنده می‌شود. ببینید: برخی نامردان برای کامگزاریهای خود چه نقشه‌هایی می‌کشند.

اینها همه بیخردانه است. در این باره راه آنست که یک پسری که می‌خواهد بزناشویی برخیزد، آن کار را با آگاهی پدر و مادر و خویشان خود کند که آنها نیز اندیشه بکار برند و پیرامون کار را بسنجند. تنها بآن سهشی که در دل خود پدید آمده بس نکتید. این رفتار از یکسو پاسداری با پدر و مادر و خویشان میباشد، و از یکسو بسود خود اوست و پایه زناشویی را استوار تواند گردانید.

همچنان دختر یا زن باید بشوهر رفتن او با آگاهی از پدر و مادر و با خرسندی آنان باشد که از یکسو پاس آنها داشته شود و از یکسو پیرامون کار نیک اندیشیده گردد. آنگاه زن در خانه شوهر همیشه به پشتیبانی پدر و مادر و خویشان دیگر نیازمند است و این بسیار نابجاست که تنها پسند خود بس کند و با آگاهی و خرسندی آنان ارج نگذارد. بلکه درباره دختر (دوشیزه) این شرطست که شوهر کردن او با خشنودی پدر و با پرگ او باشد. این در اسلام می‌بوده و از این پس هم باید بود. این برای آنست که دختران ساده‌دل فریب جوانان و مردان فریبکار را نخورند و خود را بدامن هر کسی نیندازند.

از آنسو ناسازگاریها که امروز در خانواده‌هاست، نود درصد آنها چاره پذیر است. این ناسازگاریها شوندهایی میدارد که باید از میان برداشته شود.

نخست: چنانکه گفتیم آدمی چه زن و چه مرد بفرهنگ (یا بزبان مردم بگویم: به تربیت) نیاز دارد. هر آدمی دارای دو سرشت است. سرشت جان و سرشت روان، که اگر بحال خود بماند و فرهنگی نبیند، سرشت جانی او چیره درآمده خویهای پست رشگ و کینه و خشم و خودخواهی و برتری‌فروشی و مانند اینها نیرو خواهد گرفت و سازش با او دشوار خواهد بود. اینست فرهنگی می‌باید که سرشت روانی او را نیرومند و خردش را توانا گرداند و او را براه آورد. آن فرهنگ (یا تربیت) که گفته می‌شود اینست. چنانکه گفتیم چه پسر و چه دختر باید چند سالی را بآموختن آمیغهای زندگانی و شناختن جهان پردازند.

امروز چنین چیزی در میان نیست. این دستگاهی که بنام فرهنگ برپا گردیده وارونه اینست و نتیجه‌اش هم وارونه در می‌آید. باینمعنی که این فرهنگ روانها و خردهای نورسان را تا می‌تواند ناتوانتر می‌گرداند و بخودخواهی و بدخویهای آنان نیرو میدهد. اینست امروز، اگر رویهمرفته بسنجیم پسران و دختران درس ناخوانده ارجدارترند تا آنان که درس خوانده‌اند.

کوتاه سخن: یکی از شوندهای ناسازگاری در خاندانها نبودن فرهنگست. بویژه که این فرهنگ وارونه هم در میان می‌باشد.

دوم: در هر کشوری باید قانونهایی باشد تا مردم را راه برد و از رفتارهای زیانمندی که مردم نادانسته پیش می‌گیرند جلو گیرد. امروز در ایران (بلکه در بیشتر کشورها) چنان قانونهایی نیست. امروز در ایران بیشتر ناسازگاری در خانواده‌های توانگران و پولداران، از خوشگذرانیها و بیکار زیستن و از رفتن بیزمهای رقص و بال و بیاشگاهیهای ناستوده، و در خانواده‌های کمچیزان و بی‌پولان، از سختی زندگانی و از نداشتن رخت و جوراب و کفش شیک است. اینها چیزهاییست که باید قانون چاره کند و چنان قانونی نیست.

اگر این شوندها که هست نباشد و این کمیها که در زندگانی توده‌ای در میانست برداشته شود، ناسازگاری در خانواده‌ها بسیار کم خواهد بود، که درباره آن نیز سخن خواهیم راند.

☆☆☆

۳- زن یا مرد با بیماری گذرا باید از زناشویی باز ایستد.

یکی از چیزهاییکه باید در هنگام زناشویی بدیده گرفته شود تندرستی زن و مرد می‌باشد. زنی یا مردی که بیماری گذرا (مسری) می‌دارد و آن یکی را نیز بیمار خواهد گردانید، و یا خونس پاک نیست و بفرزندانی که پیدا شود بیم گزند می‌رود، باید از زناشویی باز ایستد. زناشویی چنین کسی جز این نتیجه نخواهد داشت که زنی یا مردی را دچار درد و شکنجه گرداند و یا فرزندی پدید آورد که بی‌آنکه خودشان بدانند و بفهمند بیمار و گرفتار باشند و چه بسا که دچار کوری یا کری یا دیوانگی یا مانده اینها گردند.

همین اکنون چه فراوانند آنهاییکه دختری پاک می‌بوده‌اند و از زناشویی با چنان کسی دچار بیماریهای ناپاکی از سفلیس و سوزاک و مانند آنها گردیده‌اند. چه فراوانند فرزندان که خونهاشان ناپاکست و همیشه رنجور و ناتوان می‌باشند و گاهی نیز ناگهان این یکی کور می‌گردد و آن یکی کر می‌شود، و سومی دیوانه می‌باشد.

اینها همه نتیجه نبودن آیین و قانون است. باید در هنگام زناشویی یکی از کارها این باشد که چه زن و چه مرد خود را به پزشک بنمایند و از او نوشته درباره تندرستی و بی‌عیبی خود بگیرند.

مردان یا زنانی که بیماری گذرا می‌دارند تا بهبودی نیافته‌اند، زناشویی نتوانند و باید نخست بچاره و درمان پردازند. اما کسانیکه خونهاشان ناپاکست باید بیکبار از زناشویی بی‌بهره باشند (مگر با مانده خود و با بودن راهیکه از پدید آوردن فرزند جلوگیری شود).

یکی از کارهای نیک در ایران آنست که از سالیان دراز برای جذامیان زیستگاهی جداگانه پدید آورده‌اند و دولت دررفت آنها را میرساند. (بابا باغی در دو فرسخی تبریز نشیمنگاه ایشانست). این کار نیکست. ولی نیکتر آنست که از

فرزند پدید آوردن ایشان جلوگیری شود. زنان و مردان که با هم زناشویی می کنند و بچه هایی می زایند، چنانکه شنیده ام بچه ها تا پانزده شانزده سالگی تندرستند و برخی هم خوشرو و خوشنمایند. ولی پس از آن ناگهان بیماری خود را نشان می دهد و آنرا برویه پدران و مادرانشان می اندازد. این ستم دلگدازی بآن بیگناهانست.

گذشته از آنکه از اینراه نژاد خود را پایدار می گردانند، که هم جذامیان هستند و باری بدوش دولت می باشند و هم جذام هست و مایه گزندى ب مردم می باشد.

می باید گفت: اگر راهی هست که از فرزند پدید آمدن جلوگیری شود بکنند، و اگر نیست باید زنانرا از مردان جدا گردانند تا زناشویی نتوانند.

سخن خود باز می گردیم: در آیین ما زناشویی بی گواهی پزشک نتواند بود. از آنسو مردی یا زنی که همسر خود را آلوده بیماری گرداند باید باو کیفری سخت داد و آن زن یا مرد که آلوده گردیده تاوان تواند طلبید. همچنان این یکی از شوندهای بیزاری جستن تواند بود. زن یا شوهری که دانسته شده بیماری گذرا می داشته (و یا سپس پیدا کرده) همسرش همانرا عنوان گرفته بیزاری و جدایی تواند خواست. (بدانسان که خواهیم آورد). همینست حال در ناپاک بودن و بیم گزند به فرزندان رفتن. باز همینست حال در دیوانگی و بیماریهای آنچنانی.



۴- زناشویی باید با «عقد» باشد.

می باید چند سخنی هم از «عقد» برانیم. پیوند زناشویی باید با عقد باشد. باینمعنی که زن و مرد یا پسر و دختر با هم عقد بندند و پیوند زناشویی را در میان خود پدید آورند. گاهی کسانی می گویند: «دیگر عقد چیست؟!.. خشنودی زن و مرد بسست». ولی این سخن راست نیست. زن و مرد که همدیگر را پسندیده اند و بزناشویی با یکدیگر خشنود می باشند باید آخرین گزیرش (تصمیم) خود را با جمله هایی باز نمایند.

بسیار چیزهاییست که ما بآن خشنود گردیم و در اندیشه کردنش باشیم. ولی نگزیریم و پس از چندی انجام نداده پشیمان گردیم. اینست باید گزیرش باشد و آن با جمله هایی باز نموده شود.

داستان عقد چه در زناشویی و چه در دیگر جاها، داستان دستینه ایست که ما بنوشته ها می گزاریم. دستینه همان نشان گزیرشست. پس از دستینه دیگر آنرا پس نتوان گرفت. از اینجاست که یک نوشته بی دستینه، اگرچه با خط کسی باشد، در خور ارج نیست و آنرا دلیل چیزی نتوان شمرد.

بهرحال باید عقد باشد و آغاز زناشویی از همان تاریخ عقد است. باید عقد باشد و کسانی نیز گواه آن باشند. عقدنامه باشد و در دفتر دولتی نیز نوشته گردد. باید بزمی نیز برای اینکار برپا کنند و چنانکه رسم است شیرینی و میوه گزارند و چایی و شربت خوراندند. شادیا کنند و خوش باشند.

اینها همه نیکست و تنها چیزیکه بد است و باید نباشد، آن روز برگزیدن و ساعت برگزیدنست که باید بروند و از ملا پیرسند و او نیز به «تقویم» بنگرد و روزی را و ساعتی را برگزینند: «فلان روز تحت الشعاع است، بهمان روز قمر در عقربست». اینها کالاهای دغل ستاره شمارانست که با دست ملایان بفروش می رسانند. در حالیکه نه در آسمان کژدمی هست و نه ماه در کژدم جا تواند گرفت. از «تحت الشعاع» (یا بودن ماه در زیر خورشید) هم بما زیانی نتواند بود.

باید یکباره اینها را رها کرد. برای زناشویی هر روز نیکست و برای شادی و خوشی هر ساعت خجسته می‌باشد. همچنان باید از شیوه‌های جادوگرانه و دستوره‌های کلثوم ننه‌ای که پیرزنهای پندارپرست می‌شناسند بیکبار دوری گزیده شود. کار جهان با طلسم و جادو و دعا و کارهای بیخردانه پیره زنانه نمی‌گذرد. سفیدبختی و سیاه بختی جز پنداری نیست. ما اگر نیک باشیم و زندگانی را از راه خرد پیش بریم سفیدبخت خواهیم بود. و گرنه با بدیها و بیخردیها جز سیاه بختی نخواهیم دید. بخت جز نتیجه کارهای خودمان نیست.

این جشن و پذیرایی بنام عقد برای آنست که بداستان ارج گزارده شود و چه عروس و چه داماد ارجمندی آن را دریابند. زناشویی پیوند و رجاوندیست که زن و مرد با هم پیدا میکنند. دو تن بهم می‌پیوندند که پس از آن با هم زیند و در شادی و اندوه و در خوشی و سختی همراه باشند. بهم می‌پیوندند که فرزندان پدید آورند و نژادی باز گزارند. باید اینها بآنها فهمانیده شود و تکانی در آنان پدید آورده گردد. آنچه باید بود و سود خواهد داشت اینهاست. از طلسم زبان‌بندی و مانند آنها سودی نتواند بود.

چیز دیگری که باید گفت آنست که عقد بهر زبانی تواند بود و همان بهتر که داماد و عروس خود بزبان آورند. اینکه باید عبری باشد: «انکحت و زوجت...» و آنرا هم آخوندها خوانند چیزیست بسیار بیجا. ملایان برای خود بازاری ساخته‌اند. عقد باید بزبان خود هرکسی باشد که بفهمد چه می‌گوید و چه می‌خواهد. آنچه آخوندها می‌خوانند به «متر» خوانی مارگیران و افسون‌گران مانده‌تر است تا بعقد.

اگر کسانی آیین ما را بخواهند ما چنین می‌گوییم:

اتاقی باشد پاکیزه با چراغهای رنگارنگ، گل باشد و بوی خوش باشد، دو تن یا بیشتر از خویشان نزدیک برای گواهی باشند، داماد و عروس با تنهای پاکیزه و رختهای پاکیزه باشند. نخست یکی از خویشان سالمند سخنانی در معنی زناشویی و ارجمندی آن گوید و اندرزا سراید. سپس همه باهم، داماد و عروس در میانه، رو به خورآیان ایستند و با خدا بنیایش پردازند. پس از آن داماد و عروس دست بهم دهند و هریکی جمله‌های عقد را بزبان آورند. داماد رو بعروس گوید:

«من ترا بزنی خود پذیرفتم و خدا را گواه می‌گیرم که پاکدلانه رفتار خواهم کرد و تا توانم باسایش تو خواهم کوشید».

عروس رو به داماد گوید:

«من نیز تو را بشوهری خود پذیرفتم و خدا را گواه می‌گیرم که با تو پاکدلانه رفتار خواهم کرد و تا توانم خشنودی تو را نگاه خواهم داشت».

پس از آن بعقدنامه دستینه گزارند که سپس باید بدفتر دولتی برده بنویسند. پس از آن جشن و شادی آغاز گردد. اگر سالمندانی نخواهند جشن و شادی باشد باکی نیست.



۵ - زناشویی نه کابین میخواهد نه جهاز

میدانم کسانی هم درباره کابین، (یا پولیکه مرد برای زن بگردن گیرد) خواهند پرسید. می گویم: اگر زناشویی آنست که زنی و مردی بهم پیوندند و باهم زیند دیگر بپول چه نیاز است؟!.. پول در آنمیان چکار می کند؟!.. شگفت آنکه گاهی برخی پدران و مادران پول دیگری هم بنام «شیربها» طلبند. در میان ایلها و در برخی روستاها اگر کسی را دختری زیباست، تا پول بسیاری بنام شیربها نگیرند بشوهر ندهند. اینها یادگار زمانهای دختر فروشیست. راستست که در اسلام نیز کابین می بوده. چیزیکه هست زمان اسلام جدا بوده و زمان ما جداست.

میدانم کسانی خواهند گفت: کابین برای آنست که مردی اگر خواست زنی را رها کند، تهیدست نماند و تا پیدا کردن شوهر دیگر بسختی نیفتد. میگویم: این راستست و اندیشه اسلام نیز همین می بوده. همین می بوده که مردان نتوانند زنهایی بگیرند و هر زمان خواستند بی هیچ تاوانی رهاشان کنند. بویژه درباره دختران که این ستم بزرگی برای آنان میبود ولی شما خواهید دید که ما درباره «بیزاری» یا رها کردن زن برای جلوگیری از این، راه بهترش را نشان خواهیم داد.

یک سخن دیگر درباره «جهیز» است - کاجالهایی که زن همراه خود بخانه شوهر برد. این چیز بدی نیست که پدر یا مادر بدلخواه کاجالها و رختهایی بدختر خود دهد. کسی از چنین دهشی جلو نتواند گرفت. چیزیکه هست جهیز امروز باینمعنی نیست.

جهیز امروز ناچار نیست و از آنسو یکی از افزارهای خودنمایی و خودفروشی توانگران می باشد. پدری یا مادری که دختر شوهر می دهد اگر هم ندارد باید وام گیرد و جهیز آماده گرداند. این یکی از چیزهای بایاست. پدری که چند دختر می دارد این اندوهی برای اوست که جهیز برای آنان بسیج کند و یکایک راه اندازد. از شوندهایی که در خانوادهها دختر را نخواهند و از زاییده شدن او پدر و مادر ناخشنودی نمایند همین می باشد.

از آنسو باید در روزهای عروسی جهیز را که رختخواب و تختخواب و میز و صندلی و سیمینه افزار و مانند اینهاست بروی طبقههایی چینند و طبق کشها بسر گیرند و پشت سر هم قطار شوند و در کوچهها و خیابانها نمایش دهند. پیدااست که اگر کم بود و یا چیزهایی پربها نبود مایه سرافکندگی داماد و دیگران خواهد بود.

بسیاری از مردها بیش از همه در پی جهاز باشند و اینست زنی را خواهند که جهاز بیشتر آورد. مردی را می شناسم که با زنش بدرفتاری می کرد تنها بدین عنوان که جهاز کم آورده. من چون پندش می دادم و می گفتم: مرد را نسزاست که چشمش بجهاز زن باشد، با یک تندی بمن پاسخ داد: «چه می گوید آقا؟!.. اسلام پیش نرفت مگر با دارایی خدیجه. من می خواهم در این کشور بزرگی رسم، وکیل شوم، وزیر شوم. از خانواده دارا زن گرفتم که خانه آراسته داشته باشم...». در شگفت شدم که چه اندیشههایی برسر می دارد و ببدی خود چه بهانه می آورد.

داستان جهیز دراز است. هزارها دختران در خانه مانده اند چرا که پدرهاشان دارا نیستند و جهیز نمی دارند. هزارها زنان همیشه سرکوفت و نکوهش می شوند، چرا که جهیز کم آورده اند.

اینست باید اینهم از میان برخیزد. باید زنرا بیاس نیکی و ستودگی خودش گرفت نه بهر جهیز آوردنش. در هر کاری باید خشنودی خدا را خواست و نیکی از خود نمود. اینست من دوست می دارم جوانان و مردان رو بدختران و

زنانی آورند که بی جهیزند و از بی جهیزی، دیگران بآنها رو نخواهند آورد. اگر بدی یا جلوگیر دیگری در میان نیست نداشتن جهیز را باید نه تنها بد نشمرد، نیک هم شمرد و در جستجوی آن بود.



یکزن ایرانی با چادر و چاقچور و روپند

(پیکر از کتاب مستر شوستر برداشته شده درباره چهل سال پیش است)

نکته ارجدارتر و باریکتر آنست که زناشویی که برای پدید آوردن خانواده و باهم خوش زیستنست و چه پدرها و مادرها و چه خود زنها و شوهرها باید بیش از همه این را بدیده گیرند و از هر راهیکه توانند زمینه آنرا آماده تر گردانند، همه اینها فراموش می شود و از آغاز گفتگو اندیشه ها بیش از همه بکابین و جهاز می پردازد. خانواده دختر فزونی کابین را می خواهد و خانواده پسر فزونی جهاز را می طلبد. بارها رخ می دهد که از همانجا تخم رنجش و کینه در دل های هر دو کاشته می شود.

☆☆☆

۶- بیزاری از روی دلخواه نتواند بود.

اکنون بر سر بیزاری می‌آییم: چنانکه گفتم نود درصد ناسازگاریهای امروزی زنان با مردان نتیجه بی‌فرهنگی و نبودن قانونهای بخردانه است. لیکن ده درصد هم نتیجه بدخیمی یا بدخواهی یکی از زن و شوهر تواند بود. بسیار باشند زنها یا مردهاییکه بدی را در نهاد خود دارند و زیستن با آنان دشوار باشد. در این هنگامهاست که به بیزاری جستن (طلاق) نیاز افتد.

بیگمان بیزاری کار ناستوده‌ایست، بویژه با بودن بچگان. ولی چنانکه گفتیم گاهی بآن نیاز هست.

بوده‌اند کسانی که بیزاری را بیکبار ناسزا شماره‌اند. در کیش مسیحی هم ناسزاست. ولی این دور از خرد می‌باشد.

جلوگیری از بیزاری و راه ندادن بآن مردم را در فشار گزاردنست و گاهی نیز زیانهای بسیار پدید تواند آورد.

بیگفتگوست که بیزاری سزاست و باید در قانونها جا برای آن باز کرد. بلکه بیزاری چنانکه مرد را سزاست، زن را

هم سزاست. در این باره جدایی میانه زن و مرد نتوان گذاشت. بهر عنوانی که مرد بیزاری تواند جست، زن نیز تواند جست.

چیزیکه هست در آیین ما چه مرد و چه زن، آزاد نیست که هر زمان که خواست از زن یا شوهر خود بیزاری

جوید. بیزاری از روی دلخواه نتواند بود.

زن و مرد که با هم نمی‌سازند و در میانشان دشمنی پیدا شده و کار به بیزاری خواستن رسیده باید دو تن از

خویشان نزدیک، یکی از اینسو و یکی از آنسو، بدآوری برگزیده شوند (که اگر نیاز بود خود آنان دیگری را برگزیده

سه تن توانند بود) و اینان بازرسند که گله از چیست؟.. آیا تنها از رنجیدگیست که پیش آمده و یا شوندی در کار

است؟.. بازرسند که آیا توان با پند دادن و نکوهیدن و یا از راه دیگری چاره کرد یا نه؟.. رویهمرفته باید نیک بجویند و

بازرسند و نخست بآن کوشند که ترتیب بهتری برای زندگانی آنان بگذارند و ناسازگاری را از میان بردارند، و اگر

دیدند که از این کوششها سودی نبود و یا نخواهد بود، گواهی بچگونگی دهند و در آن هنگام است که بیزاری انجام

تواند گرفت.

اکنون اگر بیزاری جوینده مرد است باید پولی بزن پردازد، و اندازه این پول را باید داوران از روی حال و سال زن

و توانایی مرد، و اینکه شوند بیزاری چه بوده تعیین کنند. همچنین باید دوشیزه بودن و نبودن زن در هنگام زناشویی

بدیده گرفته شود. باید چنان باشد که زن درمانده و نیازمند نباشد و بسختی نیفتد.

چیزیکه می‌باید در اینجا یاد کنیم آنست که برخی مردانی (یا بهتر گویم: نامردانی) هستند که دوشیزه‌ای را گیرند

تنها برای آنکه زمان کمی نگاهدارند و رها کنند. برخی اینرا شیوه خود گردانیده‌اند و بدستاویز آنکه «شرعی» است

پیایی دختران را می‌گیرند و رها می‌کنند. از بدی قانونها و از درهم بودن کارهای توده فرصت یافته بچنین کامگزاریهایی

نامردانه می‌پردازند.

در تبریز یکی ملاست و با صد بیشرمی چنین می‌گفته: «ما تاسی بامام خود می‌کنیم. امام حسن مجتبی سلام الله علیه

دویست دختر گرفت و طلاق داد». دیگری در تهران می‌گفته: «اینها دختران فقرا هستند. من می‌گیرم و بهر کدام مبلغی

می‌دهم که جهیز تهیه کند و بشوهر خوبی رود».

این کسان بزه کاران پستی هستند و دختران چشم بسته بینوا را با پول کمی می‌فریبند و سرمایه آبروشان از دستشان می‌گیرند و رها می‌کنند، که چنانکه گفتیم بیشتری از آنان، پس از رهایی از دست آن جانوران بدنهاد، راه بجای دیگری نبرده خود را بدامن بدکاری می‌اندازند.

در آیین ما کسی که با دختری در آمیخته، چه او را فریب داده و چه زور بکار برده، باید با عقد بزینش گیرد و نگاهش دارد و از چنین کسی بیزاری را باسانی نتوان پذیرفت، و اگر نگیرد و یا چون زنی دارد که نتواند گرفت، باید او را بزهرکار شناخت و کیفر سختی داد. همچنان پولی باندازه شایسته گرفت و بآن دختر پرداخت.

آمدیم بیزاری چگونه باشد و راهش چیست؟.. ما می‌گوییم: در اینجا هم باید دو تن گواه باشند (همان داوران یا از دیگران). بیزاری جوینده باید رو به خورآیان ایستد و نخست یاد خدا کند - خداییکه از راز درونها آگاهست - و سپس جمله‌های بیزاری را بر زبان آورد: «من از زرم (یا از شوهرم) بیزاری جستم و پیمان زناشویی را که بسته بودم بگسیختم»، یا هرچه اینمعنی را برساند. سپس این باید در عقد نامه نوشته شود و در دفتر دولتی نویسانده گردد.

پای ملایی را بمیان کشیدن و جمله‌های عربی سرودن: «امرأتی طالق، هی طالق» بسیار بیجا و بسیار بیجاست. درباره بازگشت و «عده» در اینجا بسختی نیاز نیست. آنچه می‌باید گفت اینست که داستان «سه طلاق» گردانیدن زن و یا سه بار «طلاق» دادن باو و اینکه در آنحال بازگشت نتواند بود مگر آنکه زن در میانه بشوهر دیگری (محلل) رود و «طلاق» گیرد که مایه ریشخندی باسلام شده، نخست باین رویه زشتی نبوده و معنای دیگری می‌داشته. بهرحال در آیین ما وارونه آنست. باینمعنی زن و شوهری که دوبار بیزاری و جدایی در میان آنان رخ داده و باز بزناشویی بازگشته‌اند در بار سوم بیزاری از آنان نتوان پذیرفت. مگر آنکه انگیزه بیزاری جستن، بیماری گذرا (مسری) یا دیوانگی یا مانند این باشد که تازه پدید آمده.

گفتار پنجم

خانه داری و بچه پروری



۱- زنا در خانه شوهر بایاهایی هست.

زنا در خانه شوهر بایاهایی هست که میباید در اینجا یکایک یاد کنیم:

نخست: زن «کدبانو» است و باید بآراستن و پیراستن خانه و شستن و پاکیزه گرداندن رخت و پختن و آماده گرداندن خوراک پردازد. در زندگانی هر کسی باید بکاری یا پیشه‌ای پردازد. اینها کارهای بانوانست. هستند زنانی که کار کردن را بایای خود نمی‌شناسند و یا آنرا شاینده خود نمی‌دانند. هستند بانوانی که چنین میدانند که باید بنشینند و بیاسایند و بگردش روند و روز خود را با بیکاری بسر برند و کارهای خانه را کلفت و نوکر کند. بیشتر زنهای تهران چنینند و چنین می‌دانند. چنین می‌دانند که پرداختن بکار خانه به «خانمی» آنها خواهد برخورد. اینها مفتخواران زنهایند. اینها درس از خانه‌های اعیانهای مفتخور گرفته‌اند.

در داستان کلفت، درد تنبلی و مفتخوری با خیم پست خودنمایی و برتری‌فروشی بهم آمیخته. باین معنی کلفت از یکسو برای آنست که کار کند و خانم تن پرور و تنبل بیاساید و روز گزارد، و از یکسو برای آنست که گفته شود فلان خانم کلفت دارد و در میهمانیها «فاطمه سلطان» همراه خانم باشد که صدا کند و فرماندهد و بخود بالد. برخی از زنها تنبلی و خود فروشی را بجایی رسانیده‌اند که بغل کردن بچه خود را ننگ می‌شمارند، و در کوچه‌ها و میهمانیها آن نیز باید در بغل کلفت یا نوکر باشد.

اینها همه ناهمبست. کار خانه بایای زنهاست. کار کردن نه تنها بیانوان نخواهد برخورد مایه سرفرازی ایشان تواند بود و ارج ایشانرا بیشتر تواند گردانید. یک بانو در پرداختن بکار خانه، شایستگی و ارزش خود را نشان تواند داد. خانه‌ای که کدبانویی با فهم و هوش و سلیقه خود بیاراید و راه برد، جز از خانه‌ایست که با دست کلفت‌های بیگانه دل نابسته راه برده شود.

داستان کلفت و نوکر یکی از بدیهای زندگانی ماست. از بدیهای زندگانی ماست که یکی آقا باشد و یکی نوکر، و یکی خانم گردد و یکی کلفت. این خود سخنیست که باید در جایش گفته شود. آری اگر زنی در خانه‌ای تنهاست و از فزونی کار در رنج می‌باشد، تواند یکی را از خویشان و همسایگان و یا از دیگران کمک خود گیرد.

دوم: زن باید فرمانبرداری از شوهر کند و در رفتن بگردش و میهمانی پرگ ازو خواهد. به بزمهایی که مردان نیز خواهند بود جز بهمراهی شوهرش (یا یکی از پدر و برادرش) نرود. این از یکسو مایه نیکنامی اوست و از یکسو جلو بدگمانیهای شوهر را تواند گرفت.

زن که در سر راهش دامها تواند بود بسیار بجاست که خود را بنگهداری شوهر سپارد.

آنگاه چنانکه گفته‌ایم زن باید بخیا بانها و بمیان مردها ساده در آید. آرایش زن در خانه و برای شوهرش باید بود. یکی از عادت‌هایی که از اروپاییها گرفته شده همینست که زنها چون می‌خواهند بیرون روند خود را بیارایند. آرایش را تنها برای بیرون رفتن شناسند. من نمی‌دانم باین چه معنایی دهم؟!.. زنی که می‌خواهد مردها در پیش نباشند، این کار را چرا می‌کند؟!.. با این عادت آیا شگفتست که مردان در دنبال زنهای بیگانه باشند و در خانواده‌ها همیشه بدگمانیها و رنجیدگی‌ها فرمانرانند؟!..

کسانی باین خودآرایی زنان در هنگام بیرون آمدن نام «پاکیزگی» می‌گزارند. ولی پاکیزگی جز خودآراییست. «پیراستن جز آراستنست».

سوم: زن باید خود را همراه مرد و همباز زندگانی او شناخته اگر او را تنگدستی پیش آمد شکیبایی نماید و با کم و بیش بسازد، و اگر او را گرفتاری پیش آمد خود را بکنار نکشد و از کوشش و دلسوزی باز نایستد. مرد باید باندازه توانایی خود دستگاه زندگی درچیند و باسایش زن بکوشد و از خریدن رخت و دیگر چیزها باز نایستد. این بایای اوست. زن هم باید بهمان اندازه خرسندی نماید و مرد را در فشار نگذارد.

یکی از گرفتاریهای بزرگ در زندگانی امروزی همین داستان رخت و کفش و کلاه زنهاست. زنهای درسخوانده و نواندیش (متجدد) ما چیز را که یاد گرفته‌اند، رختهای تازه بتازه پوشیدن و با یکدیگر همچشمی کردن است. «فلان رخت مود شده من باید داشته باشم»، «فلان خانم فلان رخت را پوشیده بود من هم باید بپوشم». اینهاست جمله‌هایی که زنهای نواندیش ما از بر می‌دارند. آنچه نمی‌فهمند و پروایی نمی‌نمایند اندازه توانایی مرد و درآمد اوست.

این جز بیچارگی نیست، جز بی‌فرهنگی نیست. آنچه می‌گوییم: این توده از «فرهنگ» بی‌بهره است، اینهاست. این معنی زندگانیرا ندانستن و خود را بتوی رنج و بدبختی انداختن است. خوشیهای جهان تنها رختهای شیک پوشیدن و خود فروختن نیست. همچشمی و خودنمایی جز هوس پستی نمی‌باشد.

یکزن بافهم و فرهنگ چرا این نداند که رخت برای ماست، ما برای رخت نیستیم. رخت برای آنست که بپوشیم و آسوده باشیم، نه برای اینکه خود را گرفتار آن گردانیم و همیشه اندوهش خوریم.

☆☆☆

۲- هر کسی باید بجلوگیری از بدیهای خود کوشد.

یکی از گرفتاریها در خانواده‌ها نساختن عروس با مادر و خواهر شوهر است. این نتیجه دیگری از نبودن فرهنگست.

آدمی از سرشت جانی خود دارای خیم‌های پست خشم و رشک و خودنمایی و برتری‌فروشی و مانند اینهاست، و هر کسی باید بکوشد و جلو این خیم‌های پست خود را بگیرد. هر کسی، چه زن و چه مرد، باید هوشیار این بدیهای خود باشد و تا تواند جلو آنها را بگیرد. اینست یک معنی فرهنگ و آنچه امروز بسیار کمست اینست.

عروس که بخانه آورده می‌شود، مادر شوهر میدان پیدا می‌کند که اسب خودنمایی و برتری‌فروشی را بتک و تاز آورد، و خواهر شوهر بهر چیز آن رشک میبرد و کینه می‌توزد. عروس نیز که پای کم از آنها نمی‌دارد و جلو خشم و کینه را نمی‌گیرد. اینست خانه همیشه پر از رنجش و گفتگو می‌باشد.

بسیاری از مادر شوهران بهر کار و بهر سخن عروس ایراد گیرند و بهانه‌شان آنست که می‌خواهیم اینرا «تربیت» کنیم. «تربیت» در ایران یکی از گرفتاریهاست. هر بزرگی باید کوچکتر را «تربیت» کند. خودنمایی و چیرگی فروشی نامش تربیت است. خواهر بزرگ کوچکتر را می‌زند و می‌گوید: «من باید ترا تربیت کنم». مرد زنش را کتک می‌زند و بهانه‌اش اینست: «من باید اینرا تربیت کنم». سلمانی بشاگرد خود دشنام می‌دهد و سیلی می‌زند و می‌گوید: «باید ترا تربیت کنم».

ولی اینها «تربیت» نیست. دوباره می‌گوییم: اینها چیرگی فروشی است. اگر کسی در پی «تربیت» یا فرهنگست باید نخست بخود پردازد، و بیش از همه بجلوگیری از بدیهای خود کوشد.

بسیار بجاست که مادر شوهر بکارهای عروس نگهداری نماید و چیزهایی را که نمی‌داند باو بیاموزد. ولی اینها باید با مهربانی و پاکدلی باشد. عروس هم باید با او پاسدارانه راه رود و به پندهایش گوش دهد. این بایای هر مردیست که میانه مادر و زن خود بایستد و آنرا از چیرگی بیکدیگر و از بدرفتاری باز دارد. گفتن اینکه «از زن دست توان کشید ولی از مادر یا خواهر نتوان کشید» بیجاست. این نشان ناتوانی و کار ندانیست. از زن هم باسانی دست نتوان کشید.

یک گرفتاری بدی در ایران «دشنام» است. بزرگ و کوچک و زن و مرد گرفتار این زشتی می‌باشند و باندک خشمی دشنامهای زشت را بروی یکدیگر ریزند. دشنام معنایی را در بر ندارد و بیش از همه و پیش از همه، پستی و بی‌فرهنگی دشنام دهنده را رساند. ولی چون دلسوز و خشم انگیز است، چه بسا زد و خوردهایی که از آن برخیزد و چه تلخا نتیجه‌هایی که از آن پدید آید.

رواج دشنام در ایران تا بجاییست که بسیاری از مردان آنرا افزار زندگانی، بلکه افزار تربیت می‌شناسند و بارها دیده شده که یکی که دشنامگوست و بزنش دشنامها می‌شمارد و شما او را نکوهش میکنید برگشته با خشم چنین پاسخ می‌دهد: «آخر با رفتاریکه این نافهم دارد آدم فحش هم ندهد پس چکار کند؟!...». یا می‌گوید: «من می‌خواهم اینرا تربیت کنم پس فحش ندهم چکار کنم؟!... سر هر چیزی بزمنش؟!...». اینها نمونه‌هایی از بیچارگی‌های این توده است. یکی از چیزهایی که باید در میان زن و شوهر نباشد این زشتگوییست. باید یکی از کوششهایی که در ایران رود، در برانداختن این پتیاره باشد. باید هر کسی چه زن چه مرد زبان خود را از این آلودگیها پاک نگه دارد.

یکی دیگر از گرفتاریها در خانواده‌ها آن باورهایست که زنها (بلکه بیشتر مردها نیز) بفال و جادو و خواب و «آمد و نیامد» و مانند اینها می‌دارند. یکی از چیزهاییکه همیشه مایه ناآسودگیست اینهاست.

عروسی که بیک خانه درآمده اگر آنسال کار شوهر خوب نباشد و یا زبانی از یکجا باو رسد یا یکی از خویشانش بمیرد، این گناه بگردن عروس خواهد افتاد - اینها از «بدقدمی» او شمرده خواهد شد. چه بسا بیزاریها (طلاقها) که از همین پندار برخاسته. چون نام «بدقدمی» بروی زن گزارده شده، مرد هر زمان که زبانی باو رسیده و یا از پیشرفتی که امید می‌داشته بازمانده، آنرا نیز از زن دانسته و بدرفتاریها کرده و سرانجام بجدایی و بیزاری انجامیده.

مردی را می‌شناسم با زنش راه نمی‌رفت و می‌خواست او را رها کند و پس از شمردن عیبهایی چنین می‌گفت: «اصلاً این بد قدمست...».



یکزن ایرانی با چادر و چاقچور و روبند

(این پیکر از کتاب فردریک روزن آلمانی برداشته شده و درباره چهل و پنجاه سال پیش است)

از آنسو بیشتر زنها از نادانی و نافهمی که از آمیغهای زندگانی ناآگاهند، چون بی‌مهری یا بی‌پروایی از شوهر خود بیند چاره آنرا از فال و جادو خواهند. بجای آنکه بیندیشند که انگیزه آن بی‌مهری یا بی‌پروایی چیست و از راهش بجلوگیری کوشند، دست بدامن فالگیر و جادوگر یازند.

نتیجه ناتوانی روانها و خردها در توده یکی همینست که کسی بخود گمان بد بودن نبرد و کمی در خود نشناسد و در پیشآمدها بکوشد که گناه را بگردن دیگران اندازد. افسانه «شیطان» از اینجا رواج گرفته. شیطان بیش از همه برای آنست که هر گناهی را بگردن او اندازند. دو تن با هم پیکار کنند و بسر و کله یکدیگر کوبند، و چون خشمشان فرونشست و پشیمان گردیدند بگویند: «دیدید شیطان چه کار کرد!..». یا پی هوسبازیهها را گیرند و بکارهای ناسزا پردازند و آنگاه بگویند: «شیطان گولم زد».

بهرحال این ناتوانی در زنها بیشتر از مردهاست. زنها کمتر توانند گناهی را بگردن گیرند. اینست گناه را بگردن چیزهای دیگر اندازند. ناسازگاری زن با مرد بیگمان نتیجه بد رفتاری یکی از ایشانست. ولی زنها برای آنها انگیزه‌های دیگری پندارند و چاره را نیز جادو شناسند.

فالگیری و جادوگری در این توده بدبخت یکی از پیشه‌هاست که در هر شهری دسته‌ای از آن نان می‌خورند، بلکه برخی دارایی می‌اندوزند. یکی از چیزهاییکه باید ریشه‌اش کنده شود این فریبکاران بدنهادند.

اینان نه تنها دروغ می‌گویند و فالهاشان راست نیست و از جادوهاشان سودی یا زیانی نتواند بود، زیانهای دیگری نیز بخاندانها می‌رسانند. این یکی از شیوه‌های ایشانست که چون زنی بنزدشان رفت و سرگذشتی گفت پاسخ داده بگویند: «برای شما جادو کرده‌اند، یکزن بالا بلندی یا بالا کوتاهی دشمن شماست» و آن زن که اینرا شنود یکی از مادر یا خواهر شوهر خود را بدیده گیرد و با او دشمن گردد و این نیز باو جادو کند. اینها داستانهای روزانه خانواده‌هاست.

ما درباره فال و جادو در جای دیگری^۱ سخنان بسیار رانده‌ایم که باید بانوان آنها را بخوانند و بدانند. در اینجا همین اندازه می‌گوییم که یکی از گرفتاریها در خانواده‌ها همینهاست و اینها باید از میان رود.

☆☆☆

۳- باید داور در میان زن و شوهر خویشان باشند.

زن و شوهر که با هم می‌زیند ناچار است که در میانشان رنجشهایی پدید آید. بویژه در سالهای نخست زناشویی که در نتیجه جوانی و ناآشنایی بخوی و خیم یکدیگر رنجش بیشتر تواند بود. ولی باید تا توانند باشکار نیندازند و خودشان با چشم پوشی و یا با گفتگو پایان رسانند.

اگر رنجش باشکار افتاد در آنهنگام بگردن خویشان نزدیکست که پا بمیان گزارند و بازرسند و گناه را از هر کدام که دیدند بنکوهند و پند دهند. چیزی بسیار بد است که پدران و مادران بدختران و پسران خود هوادار در آیند و بیدادگرانه پشتیبانی نمایند. باید پدران و مادران بیش از همه در اندیشه نیکی زندگانی دختران یا پسران خود باشند و اینست باید بازرسند اگر بد رفتاری را از سوی پسر یا دختر خود دیدند بجای هواداری، نکوهش باو کنند و پندش دهند. از هواداری بیدادگرانه جز فزونی رنجش و ناسازگاری نتیجه نتواند بود.

از چیزهای نیک میهمان خواندن دختر و داماد و یا پسر و عروسست که پدران و مادران کنند. این گذشته از آنکه میهمانیست و خوشیها را در برخواهد داشت، مایه سرفرازی دختران و پسران تواند بود و بمهر آنان بیکدیگر تواند افزود. این بسیار بجاست که چون میانه پسری و دختری عروسی رخ داده، خویشان از دو سوی آنان را میهمان خوانند. خویشان باید از اینگونه پذیراییها و پرواها باز نایستند.

از چیزهای بد که گاهی دیده شده آنست که پدران و مادران در پی سودجویی از داماد باشند و چشم بدست او دوزند. این دختر خود را سرافکنده و خوار گردانیدند و چه بسا که رنجشها تواند پدید آورد. گاهی نیز وارونه آن دیده شود و داماد در اندیشه سودجویی از پدرزن باشد که آن هم ناستوده است.

اگر رنجش میانه زن و شوهر رویه دیگری گیرد که پند و نکوهش سودی ندهد و نیاز بدادخواهی افتد - مثلاً مردی زن خود را از خانه بیرون راند و یا از خریدن رخت و کفش باز ایستد و یا زنی پیروی از دستوره‌های شوهر نکند و یا بکار خانه برنخیزد - در این هنگامها نیز باید داوران از خویشان باشند. در آیین ما چنین است که باید زن و مرد هر یکی داوری از خویشان (از آنانکه بی یکسوست و در رنجش و کشاکش پا در میان نداشته) برگزیند که اینان بازرسی کنند و اگر نیاز بداور سومی افتاد خود آنان برگزینند و آنگاه از روی داد و راستی داوری کنند.

پیداست که اگر یکسو به برگزیدن داور برنخاست و یا بدآوری آنان گردن نگذاشت باید کار را با دست دادگاه انجام داد. باید از دادگاه خواست که او را به برگزیدن داور وا دارد و یا رأی داوران را روان گرداند. بهر حال گفتگوهای خانواده‌ای را بدادگاه نباید کشانید.

امروز یکی از گرفتاریها همانست که برای اینگونه رنجیدگیها و دادخواهیها داورانی نیست و اگر به عدلیه روند باید سالها بروند و بیایند و نتیجه‌ای نینند.



۴- میوه زناشویی فرزندان باید بود.

زن و مردی که بهم می‌پیوندند و با هم می‌زیند باید میوه این پیوستن و با هم زیستن پدید آوردن فرزندان باشد. آفریدگار که زن و مرد را نیازمند هم گردانیده بیش از همه بهر این بوده که فرزندان از آنان پدید آید. بهر این بوده که نژاد آدمی پایدار ماند و روی زمین از آدمیان تهی نگردد. پدران و مادران، ما را پدید آورده و در جای خود گزارده و رفته‌اند. ما هم باید فرزندان پدید آوریم و در جای خود گزاریم. این راهیست که آفریدگار یا طبیعت (یا بهر نامی که خوانند) بروی ما باز کرده.

از آنسو داشتن فرزند یکی از خواهشهای طبیعی هر کسیست. داشتن فرزند و پرداختن به پرورش آنها پر از خوشیهاست. اگر رنجی هم دارد خوشیش بیشتر است. مردان و زنانی که فرزند نمی‌دارند تو گویی چیزی کم می‌دارند یا چیزی را گم کرده‌اند.

آری هستند مردانی که زن نمی‌گیرند که دارای فرزند نباشند. هستند زنانی که از زاییدن جلو می‌گیرند. ولی اینها کمند و شما اگر نیک سنجید کسانی تن آسایند که به تن پروری بیش از هر چیزی دلبستگی میدارند و یا چون در پی کامگزاریه‌ها می‌باشند بچه داشتن را سنگ راه خود می‌شمارند.

کسانی از اینان سخنانی هم بزبان می‌دارند و فلسفه‌هایی یاد گرفته‌اند. برخی از ایشان بخود هستی ایراد می‌دارند و چون سخن ابوالعلا^۱ را شنیده‌اند چنین می‌گویند: «اگر پدر و مادران ما ستم کرده ما را باین جهان آورده‌اند ما نباید ستم کرده دیگران را بیاوریم». ولی این فلسفه کم ژرفاست. پیروان این فلسفه کسانیند که بگفته عامی «هم می‌خورند و هم از منت بیرون می‌آورند». در حال آنکه این سخن را می‌گویند، بهستی خود دلبستگی بسیار می‌دارند و اگر کسی در پی نابود کردن یکی از آنها بود بیگمان او را دشمن خواهد داشت و تا می‌تواند بنگهداری خواهد کوشید. داستان اینان داستان صوفیانست که جهان را مینکوهند و آنرا «مردار» (جیفه) می‌نامند، در حالیکه خودشان در آرزو و جستجوی آنند و در راه آن بگدایی کردن و آبروی خود ریختن هم تن در می‌دهند.

برخی هم چنین وا می‌نمایند که روی زمین تنگ شده و یا خواهد شد و اینست باید از فزونی آدمیان جلو گرفت. ولی این نیز بییاست. امروز روی زمین تنگ نیست و در آینده روزی اگر تنگ گردید در آن هنگامست که باید چاره جویند. این سخن که خود بییاست در ایران بییاتر می‌باشد. در این کشور که خواهد توانست بسیصد ملیون مردم نشیمن و خواربار دهد و اکنون بیش از بیست ملیون در آن نیست، زن نگرفتن و سخن از تنگی جا و کمی خواربار راندن بسیار نایبجاست.

بهرحال باید از داشتن بچه جلو نگرفت. باید ناخشنودی نمود. هستند کسانی که جدایی میانه پسر و دختر گزارند و از زاییده شدن دختر ناخشنودی نمایند. این هم ناسزاست. زیرا چه جدایی میانه پسر و دختر است؟!.. آنگاه آیا همه زنها توانند پسر زایند؟!..

گاهی نیز بچه‌ای را «بدقدم» شناسند. چنانکه گفتیم: اینها جز نتیجه نادانی نیست. یک بچه یا یک عروس نه «خوشقدم» باشد و نه «بدقدم». باید در پیشآمدها ریشه آنها را جست و بدست آورد. آمدن عروس یا زاییده شدن بچه‌ای مایه خوشبختی و بدبختی نتواند بود.



۵ - نازایی خود شوندی برای بیزاری تواند بود.

در آیین ما اگر زنی سترون (نازا) باشد و بچه نزاید مرد را سزاست که بهمان شوند او را رها کند و یا نگه داشته زنی دیگر بگیرد. در اینجا دو زنی سزاست. چیزیکه هست آن زن (زن نازای پیش) اگر خرسندی نداد سزاست که بهمین شوند بیزاری و رهایی خواهد. این بدلخواه اوست که بنشیند و بشکبید و با آرامش و خوشی بسر برد و چون از زن نو فرزندان بود آنها را فرزندان خود شمارد و در پروردن و نگه داشتن بیاوری و دستیاری پردازد، و یا اگر اینها را نخواست و یا نتوانست، بیزاری جسته خود را بکنار کشد.

همچنین اگر مردی سترون بود و بچه ازو پدید نیامد، زن تواند به بی‌فرزندی نشکبید و بهمان دستاویز بیزاری و رهایی خواهد. اینها چیزهایست که چه زن و چه مرد با پیشانی باز توانند کرد و جای ایراد و نکوهش نتواند بود. برای زنان و مردانی که فرزند نمی‌دارند و نمی‌توانند داشت بسیار بجاست که بچگانی را از دیگران - از خویشان و از بیگانگان - بگیرند و بفرزندی پذیرند و پرورند و بزرگ گردانند. کسانیکه بچگان بسیار میدارند که نگهداری و

۱- ابوالعلا شعری گفته بوده که بروی سنگ گورش نوشته شود: «هذا جناح ابی علی و ما جنیت علی احد» (این ستم را بمن پدرم کرده و من بکسی ستم نکردم).

پرورش آنها سختست هیچ باکی نخواهد داشت اگر یکی از آن بچه‌ها را بیک مرد یا زن بچه‌نداری سپارند. هیچ باکی نخواهد داشت اگر بچه‌ای را بفرزندی آنها دهند. چنین کاری نه با خرد ناسازگار است و نه از بزرگی کسی خواهد کاست و باو خواهد برخورد، و نه زبانی به بچه یا بدیگران خواهد داشت. شاید که بکسانی گران افتد و تن بآن ندهند. باید پرسید: شون‌دش چیست؟!.. چه بدی از آن تواند برخاست؟!..

این کار چه برای بچه و چه برای پدر و مادر و چه برای آن زن و مرد نیکست. بچه بیک خانه آسوده‌تری افتاده پرورش بهتری خواهد دید. پدر و مادر بارشان سبکتر شده پرورش بچگان دیگر بهتر خواهند رسید. اما آن زن و مرد دارای فرزند گردیده، آن کمی که در زندگانیشان می‌بود از میان خواهد برخاست.

گاهی کسانی می‌گویند: «بچه بیگانه برای آدم فرزند نمی‌شود». ما می‌گوییم: چرا نشود؟!.. چه کمی در میان تواند بود؟!.. بهتر است سخن را بشکافید و روشنتر بگویید. اگر خواستتان آنست که یکمرد یا زن به بچه دیگری دلگرم نتواند بود و آنرا فرزند خود نتواند شناخت، این پایه‌ای از فهم و خرد نمی‌دارد. آنخوی جانورانست که هریکی زاده خود را دوست دارد و پروردن پردازد و بزاده‌های دیگران دشمنی نشاندهد. گربه که بچه‌های خود را بدانسان دوست دارد، بچه‌های دیگران را بیازارد و چه بسا که آنها را بخورد. آدمی که دارای فهم و خرد است باید این سهشهای جانوری را از خود دور گرداند و جدایی میانه زاده خود و زاده دیگری که او بفرزندی پذیرفته نگذارد. نتیجه‌ای که از داشتن بچه باید خواست دو چیز است: یکی سرگرم بودن با آنان و لذت بردن از رفتار و گفتار بچگانه و ساده او. دیگری او را پروردن و یادگار خود گردانیدن است. در زمینه این دو نتیجه، جدایی میانه آنکه فرزند زاده آدمی باشد و یا زاده دیگری نتوان گذاشت و باید نگذاشت.

اگر خواستتان آنست که آن فرزند همچون زاده خود آدمی دل‌بسته و مهربان نتواند بود - این بسته بآنست که چه آمیغهایی بآن فرزند یاد داده شود. اگر بچه با فهم و خرد باشد و از آمیغهای زندگی بی‌بهره نباشد، جدایی میانه پروردگان خود با پدر و مادر راستی نخواهد گذاشت. گذشته از آنکه بسیاری از بچگان پیدر و مادر راست خود نیز نیکی ناشناس درآیند و پاسداری ننمایند، و این تنها درباره پروردگان نیست.

گذشته از همه اینها: در پذیرفتن فرزند و برخاستن پرورش او آنچه ارجدار است و در اندیشه باید بود، کشیدن رنج پرورش یک آدمی و پرداختن وام خود (وامیکه هرکسی بتوده می‌دارد و باید او نیز یکی را پرورد) میباشد، و این نتیجه خواهد بود چه آن فرزند نیک درآید و ارجشناسی نماید و چه بد درآید و نمک ناشناسی نشان دهد.

کوتاه سخن: این یک کار کرفدار نیکست و اگر کسی بسراغ بچگان خانواده‌های بی‌چیز رود و از آنها پسری یا دختری بفرزندی پذیرد، دیگر بهتر و کرفدارتر خواهد بود.

☆☆☆

۶- بدختران نامهای نغزی باید داد.

درباره بچه پروردن بسختان بسیاری نیاز هست. ولی چون بیشتر از دیده پزشکیست که از گفتگوی ما بیرونست بآنها در نیامده در پایان کتاب بیک یادآوری درباره نامهای دختران می‌پردازیم.

جای افسوسست که در ایران نامگذاری بکودکان نیز از روی فهم و خرد نیست. ما اگر بخواهیم در این زمینه سخن در آیم باید چند سات را پر کنیم.

بکوتاهی می‌نویسیم که نامها در ایران کمست و از اینرو شما در هر شهری صدها و هزارها کسان را با یکنام توانید یافت و پیداست که این زیانهای تواند داشت. از این گذشته نامها در ایران بیشتر آنها معنایی نمی‌دارد و اگر می‌دارد فهمیده مردم نیست. همچنان بیشتر آنها یادگار افسانه‌ها و کیشهاست. مثلاً: رستم، برزو، اسفندیار، افراسیاب، یعقوب، یوسف، عیسی، موسی، کیخسرو، جمشید، جعفر، باقر، مجتبی، مرتضی، زینب، خیر النساء، کلثوم، سکینه، رباب، لیلی، عذری، و بسیار مانند اینها. یک رشته دیگر خواری آور است همچون: عبدالحسین، عبدالعلی، عبدالصاحب، غلامرضا، غلامحسن، غلامعلی، شاهقلی، ولیقلی، جعفرقلی، امامقلی و مانند اینها.

بی پروایی ایرانیان در این زمینه چندان بوده که نامهای دشمنان تاریخی خود را بفرزندانشان گزارده‌اند. همچون: تیمور، چنگیز، هلاکو، ارغون، اسکندر، و مانند اینها.

این نمونه‌ای از ناهمی و بیچارگی ایرانیانست که چنگیز و تیمور را با آن بدیها که بتوده و کشورشان کرده‌اند بد نمی‌شناسند و کتابها نیز پر از ستایش آنهاست. ولی یزید و ابن ملجم را که کار بدی که کرده‌اند برخوردی بایران و تاریخ ایران نداشته، بد می‌شناسند و شما در سراسر ایران یزید نام کسی نخواهید یافت. بلکه واژه‌های «یزید» و «عمر» و «ابوبکر» در میان ایرانیان دشنامست. عایشه که زن پیغمبرشان بوده بد می‌شناسند. نام «عایشه» نیز در ایران دشنامست.

پس از پیدایش مشروطه، به پیروی از اروپاییان، گامی در این زمینه برداشته شده، و آن اینکه قانون نام خانواده در ایران روان گردانیده. این یکی از یادگارهای مشروطه است. این برای دو خواست بوده: یکی آنکه بودن هر کسی از کدام خانواده شناخته باشد. دیگری اینکه از تکرار نامها و از زیان آن کاسته گردد. مثلاً در فلان شهر که صد تن محمد نام هست هر کدام نام خانواده دیگری پیدا کند و از دیگران جدا گردد.

ولی این یک گام به تنهایی بس نبوده. چنانکه گفتیم عیب در نامها تنها از یکراه نیست. گذشته از اینکه همان نام خانواده از راه ناستوده ای روان گردیده و آن نیز عیبهایی پیدا کرده. زیرا از یکسو در آنجا هم واژه کم بوده و چه بسا که یک نام ده بار و بیشتر تکرار یافته است. آنگاه در آنجا نیز واژه‌های بیمعنایی بکار برده شده. بسیاری از کسان لقب پیش خود را کوتاه گردانیده نام خانواده ساخته‌اند. از یکسو نیز در یکخانواده هر کسی بهوس و دلخواه نام خانوادگی دیگری برای خود برگزیده. اینست یکی از نتیجه‌ها که شناخته بودن خانواده‌ها می‌بود از میان رفته است. رویهمرفته از این کار نیز سودی که می‌بایست بدست نیامده.

باری این یکی از چیزهاییست که باید دیگر شود و براه نیکتری افتد. در اینجا درباره دختران سخن می‌رانم: نامهای دختران نیز بیمعنیست و یا معنیش فهمیده مردم نیست. همچون: بلقیس، فرنگیس، توران، زلیخا، فضا، مریم، بگمجان، خواتونجان، عشرت، ملوک، فاطمه و بسیار مانند اینها.

راستست که نام برای آنست که دارنده نام را نشان دهد و بتواند او را بآن نام بخوانند، و این معنی از آن واژه‌ها برمی‌آید و این کار بدستکاری آنها انجام می‌گیرد. لیکن در نام باید معنی واژه را نیز بدیده گرفت. باید واژه‌ای باشد که معنای خوشآیندی هم از آن درآید. بویژه در دختران که بسیار بجاست که نامهای معنی‌دار نغزی برگزیده شود.

چون بارها رخ می‌دهد که کسیکه فرزندی پیدا کرده درباره نامش به پرسش برمی‌خیزد اینست بجا می‌دانم که در اینجا نامهایی را که برای دخترها شایاست برای یادآوری بشمارم.

ما بهتر می‌دانیم نامهای دختران از چند رشته پایین برگزیده شود:

۱) از نامهای ستاره‌ها: خورشید، ماه، ستاره، اختر، پروین، ناهید، کیوان.

۲) از نامهای گوهرها (جواهرات): زبرجد، زمرد، مروارید، یاکند (یاقوت)، بهرامن، فیروزه، گوهر.

۳) از نامهای گلها: شکوفه، لاله، سوسن، سمن، یاسمن، سنبل، نسرين، نسترن، بنفشه، نرگس، لادن، نیلوفر، ورد، چمن، بهار.

۴) از چیزهای قشنگ از هر گونه: آهو، گوزن، کبک، فاخته، تیهو، کبوتر، تذرو.

۵) از زابها (صفات): ستوده، خجسته، آراسته، پیراسته، سیمتن، سیمبر، سنمبر، گلرخ، گلفام، گل اندام، گلچهر، مهرانگیز، زیبا، برازا، فروزا.

۱- «ورد» بمعنی گل سرخ واژه فارسیست. عربها آنرا از فارسی گرفته‌اند. چنانکه ارمنیها و گرجیها نیز گرفته‌اند. چون رویه نخست واژه «وارد» با الف بوده است اگر کسانی آنرا با همان رویه نخست بگیرند و دختری را «وارد» نامند زبانی نخواهد داشت. نکته دیگر اینست که این واژه را باید در زبان نیز روان گردانیده و بجای گل سرخ «ورد» یا «وارد» گفت.

واژه نامه

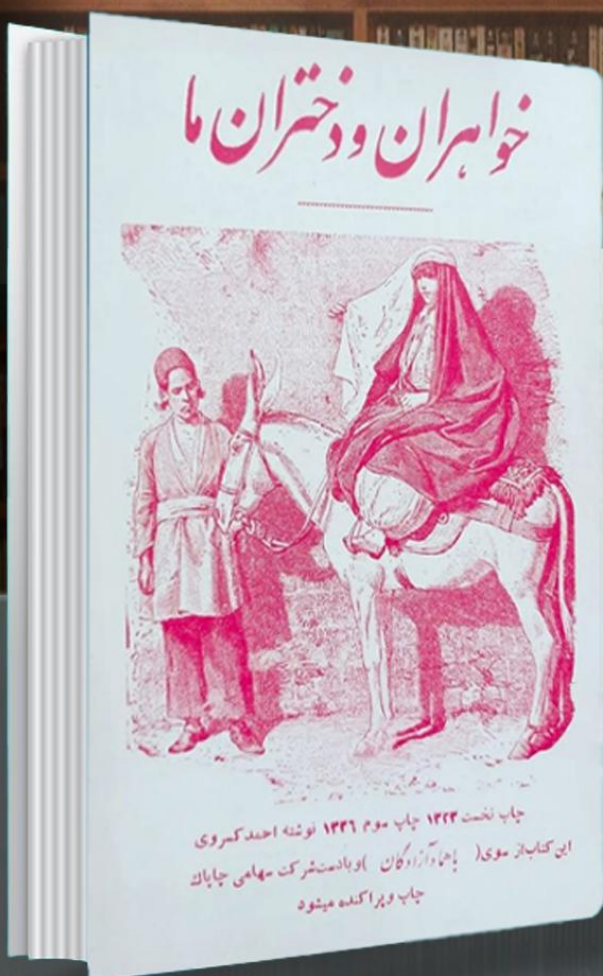
بهمان - فلان	آخشیج - ضد
بیزاری - طلاق	آراستن - زینت کردن
بیکبار - بکلی ، یکدفعه	آراسته - زینت یافته ، مزین
بی یکسو - بیطرف	آرمان - آرزو ، آمال
پاسدارانه - با احترام	آزرم - شرف
پتیاره - بلا	آمیغ - حقیقت
پیراستن - پاک گردانیدن	آگاهی ؛ آگهی - اطلاعیه
پیراسته - پاک شده	آگندن - پر کردن
پرده داری - عفت و پاکدامنی	آواز - صدا
پرگ - (همچون برگ) اجازه	ارج - ارزش
پرگرام - برنامه	انگیزه - سبب ، علت
پروا - توجه ، اعتنا	باز نمودن - بیان کردن
تاوان - غرامت	بالا - قد
توزیدن - بدست آوردن	باور - عقیده
جداسر - مستقل	بایا ؛ باینده - وظیفه ، واجب
چندان - آنقدر	باید - لازمست
چندین - اینقدر	بداوری خواندن - بدادگاه کشانیدن
چند سال باز - چند سال قبل باینطرف	بدیده گرفتن - در نظر گرفتن
چیرگی - تسلط ، غلبه	بر آغالانیدن - تحریک کردن
چیره - مسلط ، غالب	بزه - گناه
خامه - قلم	بزهکار - گناهکار
خواها - خواستن همیشگی	بسیج - تدارک ، تهیه
خورآیان - مشرق	بنام - مشهور ، نامی
خوی - عادت	بنمایند - نشان دهند
خیم - خصلت	بهر - (همچون زهر) برای

سهش - (همچون جهش) احساس درونی
شایا ؛ شاینده - شایسته ، لایق
شکیب - صبر
شوند - (همچون بلند) دلیل ، علت
کابین - جهاز
کاجال - اثاث خانه
کحالی - چشم پزشکی
کرف - ثواب ، کار نیک
کرفدار - با ثواب
گزیرش - تصمیم
گزیریدن - تصمیم گرفتن
گماشتن - گماردن ، مأموریت دادن
گوهر - اصل ، ذات
ناچاری - جبر ، اجباری
ناسزنده - ناروا ، ناسزاوار
نگارگر - نقاش
نمودن - نشان دادن
نیایش - نیاییدن ، عبادت
همباز - شریک
همچشمی - رقابت
ورجاوند - مقدس
ورزندگی - ورزیده بودن

داور - قاضی
داوری - قضاوت
درآمدن - وارد شدن
درچیدن - مرتب کردن
دررفت - هزینه
دژ آگاه - (دژ همچون لژ) وحشی ، فرهنگ
نادیده
دژ آگاهی - فرهنگ نادیدگی ، ناتراشیدگی
دستاویز - بهانه
دست یازیدن - دست درازی کردن
دستینه - امضاء
دهش - دادن ، بخشیدن
دیه - روستا ، ده
رشک - حسد
رمیدگی - دور شدن
روان گردانیدن - اجرا کردن
رویہ - (همچون مویہ) ظاهر ، صورت
ژرفا - عمق
سات - صفحه
سامان - نظم
سپهر - طبیعت
سترون - نازا
سررشته داری - حکومت
سزا - روا ، جایز



خواهران و دختران ما



نویسنده: احمد کسروی

گوش: نسیم

امور فنی: قاسم قره داغی

تولید و پخش از آوای بوف



آوای بوف

AVAYEBUF.com



@ AVAYEBUF